

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Feasibility of 'Relative Legal Incapacity': From the Perspective of the Concept of Incapacity (*Hajr*) and the Exemplary Nature of Its Enumerated Grounds in *Shia* Jurisprudence and Iranian Law

Authors: Mohammad Hosein Auseem | Mahdi Mohammad Zadeh

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248713.3831>

امکان‌سنجی «حجر نسبی» از زاویه مفهوم حجر
و تمثیلی بودن موجبات احصائی آن در فقه امامیه و حقوق ایران

نویسندگان: محمدحسین آسیم | مهدی محمدزاده

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248713.3831>

Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original published work is properly cited. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, peer reviewers, and editors are expected to closely observe and uphold.



Feasibility of 'Relative Legal Incapacity': From the Perspective of the Concept of Incapacity (*Hajr*) and the Exemplary Nature of Its Enumerated Grounds in *Shia* Jurisprudence and Iranian Law

Mohammad Hosein Auseem • LLM in Private Law, Faculty of Islamic Studies and Law, Imam
Sadiq University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) mh.asim@isu.ac.ir

Mahdi Mohammad Zadeh • Assistants Professor, Department of Private Law, Faculty of
Islamic Studies and Law, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.
ma.mohammadzadeh@isu.ac.ir

Abstract

Context & Objective: This research addresses the concept of *Hajr* (legal incapacity) within Shia jurisprudence and Iranian law, prompted by the complexities of modern economic life. In specialized fields like financial markets, individuals who are legally competent [*Rashid*] may still lack the specific expertise to identify and avoid detrimental transactions, raising the question of whether legal protection can be extended to them. This study explores the foundational possibility of establishing a form of "relative *Hajr*" [*Hajr Nesbi*], which would apply only to specific domains where an individual is vulnerable. The research aims to answer whether the concept of *Hajr* can be interpreted in an exemplary (non-exhaustive) manner and if the legally recognized causes of incapacity are strictly limited to those explicitly listed in legal and jurisprudential texts, or if new causes can be identified to meet contemporary needs.

Method & Approach: The study employs a doctrinal and library-based methodology, utilizing a hermeneutic-analytical approach to examine primary sources. The research begins by establishing a conceptual framework through a lexical and terminological analysis of *Hajr* and its prerequisite, legal capacity [*Ahliyyat*]. It then critically assesses the definitions and causes of *Hajr* presented by both jurists [*Fuqaha*] and modern legal scholars, highlighting divergences



between the broader jurisprudential understanding and the narrower interpretation often found in Iranian positive law, particularly concerning Article 1207 of the Civil Code. The paper contrasts these views, proposes a refined definition of *Hajr*, and briefly compares the concept with laws on legal incapacity in several U.S. states to demonstrate the viability of a more flexible approach in contemporary legal systems.

Findings: The research finds a significant distinction between the definitions of *Hajr* in Iranian legal scholarship and Shia jurisprudence. While many legal scholars link *Hajr* to a lack of capacity for legal execution [*Ahliyyat al-Istifa'*], jurisprudential sources define it more fundamentally as a "prohibition" [*Man'*] imposed by the Lawgiver on a person's ability to dispose of their property, whether partially or totally. This jurisprudential view supports a more expansive application. Regarding its causes, the study argues that the common legal assumption of an exhaustive list (minority, insanity, and prodigality as per Article 1207) is a misinterpretation. Analysis of classical jurisprudential texts reveals that the enumerated causes were often considered exemplary or conventional for pedagogical purposes, not strictly exhaustive [*Hasri*]. Therefore, the findings suggest that any condition leading to a legally mandated prohibition on financial disposition, consistent with the Islamic Fiqh, can foundationally be recognized as a cause of *Hajr*.

Conclusion: The study concludes that the restrictive interpretation of *Hajr* in Iranian positive law is not mandated by its Islamic jurisprudential foundations. Shia jurisprudence allows for a more flexible and expansive understanding, where the causes of legal incapacity are not exhaustively enumerated. Consequently, there is no fundamental jurisprudential barrier preventing the legislator from establishing new forms of *Hajr*, including "relative *Hajr*," to protect individuals in specific, complex situations, provided such measures align with a precise definition of the concept. While this research establishes the foundational possibility, it emphasizes that the actual implementation of such a law would require a comprehensive evaluation of competing principles, such as the freedom of contracts versus the protective aims of the law. This paper serves as a crucial first step, inviting further research into the practical and theoretical implications of modernizing the application of *Hajr*.

Keywords: Puberty, Sanity, Prudence, Legal Incapacity, Relative Legal Incapacity, Specific Legal Incapacity, Protective Legal Incapacity.

امکان‌سنجی «حجر نسبی»

از زاویه مفهوم حجر و تمثیلی بودن موجبات احصائی آن در فقه امامیه و حقوق ایران

محمدحسین آسیم • دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق

mh.asim@isu.ac.ir

علیه‌السلام، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مهدی محمدزاده • استادیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران،

ma.mohammadzadeh@isu.ac.ir

ایران.

چکیده

این نوشتار، تلاشی است برای پاسخ بدین پرسش که اگر اشخاصی رشید، نسبت به پاره‌ای از حوزه‌های اقتصادی، به‌دلایلی نظیر پیچیدگی‌های خاص آن حوزه، قادر به تشخیص سود و زیان خویش نباشند، آیا قانون‌گذار از نظر مبنایی، امکان حمایت از ایشان با سازوکار حجر نسبی یعنی حجر ایشان نسبت به همان حوزه‌ها را دارد؟ پاسخ به این مسأله، در گرو بررسی ابعاد و زوایای فقهی و حقوقی بسیاری است که از میان آن ابعاد، واکاوی و بررسی تنها دو مورد «مفهوم‌شناسی حجر» و «تمثیلی بودن اسباب احصاء شده از حجر» در دستور کار این مقاله است؛ بنابراین، پژوهش حاضر را می‌توان فتح بایی برای تحقیقاتی دیگر جهت رسیدن به پاسخ نهایی پرسش فوق‌الذکر دانست. این پژوهش، با روش تحلیلی توصیفی و با بررسی مصادر لغت‌شناسی و مطالعه وسیع در متون فقهی اسلام و حقوق ایران انجام گرفته و بدین سرانجام منتهی شده است که بر اساس ریشه‌ها و معنای لغوی حجر و مبانی فقهی آن، و توجه به این نکته که قوانین موضوعه ایران در باب حجر، بر بنیان فقهی استوار است؛ اولاً تعریف مناسب از حجر، چنین است: «ممنوعیتی جزئی یا کلی، به‌نحو مادی و یا حکم وضعی که قانون‌گذار، فقط برای دسته‌ای خاص از اشخاص، بر تصرف آزادانه‌ای از آنان در اموال خود، اعم از تصرف حقوقی، مادی، مستقیم و غیرمستقیم وضع می‌کند؛ در حالی که انجام مستقیم آن تصرف توسط دیگر اشخاص، فی‌نفسه مجاز، صحیح و واجد نفوذ حقوقی است». ثانیاً، چنانچه قانون‌گذار، با در نظر گرفتن تمام جوانب فقهی حقوقی، لازم ببیند که ممنوعیتی جدید با ویژگی‌های گفته‌شده در تعریف حجر وضع نماید، ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی ایران و احصائاتی که نسبت به اسباب حجر در دکتترین فقه امامیه انجام گرفته، اشکال مبنایی برای قانون‌گذار ایجاد نمی‌نماید و این ممنوعیت، مصداقی دیگر از حجر قلمداد خواهد شد.

واژگان کلیدی: عقل، بلوغ، رشد، حجر، حجر خاص، حجر حمایتی، حجر نسبی.



مقدمه

در فقه و حقوق ایران در روابط مالی خصوصی، مبتنی بر قاعده تسلیط و اصل آزادی قراردادهای، بنای قانون‌گذار به تنفیذ اراده اشخاص بوده است و این خود اشخاص هستند که می‌توانند با تصمیم‌گیری سنجیده، از زیان خویش جلوگیری کنند. باوجوداین، فقه و قوانین لازم دیده است در مواردی استثنایی، از این بنای خود دست بکشد و اشخاص را از تصرفات مالی دلخواه خود باز دارد. این موارد، تحت عنوان «حجر» مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

با توجه به پیچیدگی اوضاع کنونی اقتصادی و حقوقی و ناتوانی اشخاص رشید غیرحرفه‌ای نسبت به تشخیص مستقل و صحیح سود و زیان در برخی حوزه‌ها (مانند بورس)، لازم است از نظر مبنایی به امکان وضع حجر برای اشخاص رشید نسبت به عقود و ایقاعاتی که در موضوعات آنها غیرحرفه‌ای هستند، پرداخته شود. این حجر چون تنها نسبت به برخی تصرفات حقوقی - مالی است، می‌توان آن را حجر خاص یا حجر نسبی دانست؛ چنان‌که برخی نویسندگان حقوقی از این تعبیر یا مشابه آن‌ها استفاده کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۲، ص. ۹؛ یوسف‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۹۳). بررسی این مهم واجد ابعاد گوناگون فقهی و حقوقی است و نمی‌توان به تمام این ابعاد تنها در یک مقاله پرداخت. به همین سبب، در پژوهش حاضر این بررسی تنها از دو زاویه انجام پذیرفت. الف. آیا در مبانی فقهی و حقوقی، مفهوم حجر به نحوی بوده است که بتوان به‌طورکلی، حجری نسبی و تنها نسبت به پاره‌ای تصرفات را تصور کرد؟ ب. در متون فقهی و حقوقی دیده شده است که گاه اسباب و موجبات حجر در مواردی چند شمارش شده‌اند. باید بررسی شود که آیا احصائات انجام‌گرفته، حصری بوده است یا تمثیلی و آیا به‌طورکلی می‌توان با در نظر گرفتن تمام جوانب فقهی و حقوقی، موردی به موارد احصاشده افزود؛ یعنی آیا شمارش‌های انجام‌شده فی‌نفسه به‌عنوان مانعی مبنایی برای شناسایی موردی جدید از حجر (از نوع حجر نسبی) محسوب می‌شوند؟

باید توجه کرد که در احصائات انجام‌شده از موجبات حجر، میان فقها و حقوق‌دانان تفاوت‌های اغماض‌ناپذیری به چشم می‌خورد که علت‌یابی آن‌ها می‌تواند از کلیدهای نتیجه‌گیری درست نسبت به دو زاویه مورد اشاره باشد. همچنین، با آنکه حجر از دیرباز مورد بررسی فقهی و حقوقی قرار گرفته، ولی مفهوم‌شناسی آن همواره با تسامح و بدیهی‌انگاری برخی جنبه‌های آن همراه بوده است. در این پژوهش، این دو نکته نیز در راستای پرداختن به دو زاویه بیان‌شده،

به‌خوبی و به شکل منحصر به فردی بررسی شده‌اند.

به هر حال، پژوهش حاضر به نحوی نبوده است که مخصوص به امکان‌سنجی حجر نسبی اشخاص غیر حرفه‌ای باشد. بر این اساس، در عنوان مقاله از عبارت «امکان‌سنجی حجر نسبی» به شکل مطلق استفاده شده است.

روش پژوهش: این تحقیق با روش تفسیری و تحلیلی به شکل کتابخانه‌ای و با استناد به منابع لغت‌شناسی و نیز ارجاع گسترده به نظرات فقها و حقوق‌دانان و تبیین این دیدگاه‌ها به همراه نقدهای استدلالی صورت گرفته است.

از آنجاکه در حقوق، شناخت حجر در گروهی شناخت اهلیت است، در این پژوهش ابتدا به شناخت مفهوم و انواع اهلیت پرداخته شد. پس از آن، وارد بررسی‌های لازم جهت شناخت حجر می‌شویم. در راستای این امر، در آغاز، واژه حجر ریشه‌شناسی می‌شود و معنای مشترکی که در حجر و هم‌خانواده‌های آن وجود دارد، واکاوی می‌شود. پس از آن، معنای لغوی این واژه مورد بررسی قرار می‌گیرد. با پایان این بررسی‌ها، نوبت به مفهوم اصطلاحی حجر می‌رسد و در این راستا، اقوال حقوقی و فقهی و اشکالاتی که در آن‌ها به چشم می‌خورد، تشریح و تدقیق و تعریفی نیز برای حجر پیشنهاد می‌شود. پس از آن، اسباب و موجبات حجر از نگاه فقها و حقوق‌دانان مورد بررسی قرار می‌گیرد و به دو اشکالی هم که ممکن است به نتیجه‌گیری این پژوهش وارد آید، پاسخ داده می‌شود. در ادامه، به برخی جوانب - غیر از دو زاویه‌ای که در این پژوهش مورد تحلیل قرار گرفت - که باید برای وضع حجری جدید مدنظر داشت، اشاره می‌شود و در خاتمه، به برخی از قوانین ایالتی آمریکا که دیدی غیر مضیق به مفهوم یا اسباب فقدان اهلیت داشته‌اند، نگاهی انداخته می‌شود تا نتیجه پژوهش حاضر از منظر حقوق روز، با استبعاد همراه نباشد.

فرضیه اولیه این است که با توجه به ریشه‌شناسی و معنای لغوی حجر و نیز این نکته که حجر و احکام آن از مخترعات حقوق موضوعه نیست، تعریف مناسب از حجر باید به‌نحو مؤثری از تعاریف فقها الهام گرفته باشد. عباراتی از فقیهان هم که موجبات حجر را در چند مورد شمرده‌اند و نیز ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی^۱ - به قرینه ماده ۸۰۳^۲ همان قانون - در مقام احصای جمیع اسباب

۱. ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی: اشخاص ذیل، محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند.

حجر نبوده‌اند و اگر فرضاً قانون‌گذار با در نظر گرفتن تمام جوانب فقهی و حقوقی، اقدام به وضع مقرراتی منطبق با تعریف حجر کند، عبارات مزبور و ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی به‌خودی‌خود موجد محذور مبنایی برای قانون‌گذار نخواهد بود.

تأکید می‌شود که پژوهش حاضر را باید فتح بابی برای تحقیقات در راستای پاسخ به مسئله‌ای که در آغاز اشاره شد، قلمداد کرد و با آنکه به گوشه‌ای از ملاحظات و جوانبی از فقه و حقوق که باید مدنظر داشت نیز اشاره می‌شود، بررسی دقیق همه‌جانبه و نتیجه‌گیری نهایی در خصوص امکان وضع حجری جدید، تحقیقاتی علی‌حده را می‌طلبد.

پیشینه پژوهش: در آثار فقهی از دیرباز به مفهوم اصطلاحی و موجبات حجر پرداخته شده است که می‌توان نخستین پژوهش‌ها در این زمینه را متعلق به شیخ طوسی دانست (طوسی (شیخ)، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۲۸۱) و پس از ایشان نیز فقیهان دیگری بدین موضوع پرداخته‌اند. در آثار حقوقی نیز دکتر امامی این مبحث را مورد بررسی قرار داده است (امامی، ۱۳۹۴، ج ۵، صص. ۲۸۴-۲۸۳) و حقوق‌دانان متأخر از او نیز بدین موضوع پرداخته‌اند.

در میان مقالات، دو مقاله ارتباط بیشتری با این پژوهش دارند؛ مقاله «حجر موردی در حقوق موضوعه ایران و فقه امامیه» نوشته مختاری و اسکندری که معتقدند که هر درجه از اختلال روانی منجر به اخلال در تصمیم‌گیری در موردی خاص، سببی از حجر نسبت به همان مورد است. عمده دلیلی هم که ذکر می‌کنند، تنقیح مناط است (مختاری و اسکندری، ۱۴۰۳). این در حالی است که توجه به ملاک حجر حمایتی، تنها یکی از جوانب مسئله بوده و بدون توجه به جوانب معارض، نتیجه‌گیری قطعی نادرست است. برای مثال، ایشان با یقین وضع حجر برای سالمندان را صحیح دانسته‌اند درحالی‌که این امر می‌تواند باب جدیدی از سوءاستفاده را - مثلاً از سوی برخی فرزندان - باز کند. همچنین، تنقیح مناط بدین شکل، تنها در صورتی در فقه امامیه مقبول است که در بحثی

۱. صغار. ۲. اشخاص غیررشید. ۳. مجانین.

۲. ماده ۸۰۳ قانون مدنی: بعد از قبض نیز واهب می‌تواند با بقای عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل: ۱. در صورتی‌که متهب، پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد. ۲. در صورتی‌که هبه معوض بوده و عوض هم داده شده باشد. ۳. در صورتی‌که عین موهوبه از ملکیت متهب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود؛ خواه قهراً مثل اینکه متهب به واسطه فلس مجبور شود خواه اختیاراً مثل اینکه عین موهوبه به رهن داده شود. ۴. در صورتی‌که در عین موهوبه تغییری حاصل شود.

اصولی، خلاف نظر بسیاری از بزرگان اثبات شود. نویسندگان این مقاله بر موضوعیت نداشتن اسباب احصاشده از حجر تأکید داشته‌اند، ولی دلیلی ذکر نمی‌کنند. در مجموع، در این مقاله بیشتر بیان مکرر مدعا دیده می‌شود تا استدلال و با ساده‌انگاری مسئله مواجهیم. مقاله دیگر، مقاله «بررسی احکام حجر و ورشکستگی در فقه و حقوق اسلامی» نوشته محقق داماد و اسلامی است. ایشان بر این باورند که موارد شش‌گانه‌ای که در فقه تحت عنوان موجبات حجر بحث شده، حصری بوده است و با پیش‌فرض دانستن این نکته، به توجیه عدم ذکر سه سبب از شش سبب در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی پرداخته‌اند (محقق داماد و اسلامی، ۱۳۸۹).

به‌طورکلی، نسبت به پژوهش‌های پیشین، در پژوهش پیش رو، به مواردی نظیر «۱. تحلیل دیدگاه‌ها در خصوص ریشه‌شناسی و معنای لغوی واژه حجر و جمع‌بندی آن‌ها، ۲. ارائه تبیینی کامل از نظریات فقهی پیرامون مفهوم اصطلاحی و اسباب حجر و کشف مراد برخی فقیهان از شمارش اسباب حجر در چند مورد، ۳. ارائه تحلیلی جامع از وجوه افتراق میان تلقی فقهی از مفهوم و اسباب حجر با تلقی نظام حقوقی و حقوق‌دانان در این زمینه و قضاوت استدلالی میان این دو تلقی، ۴. بیان اشکالاتی از تعاریف هر دو دسته از حجر و پیشنهاد تعریفی نو از آن، ۵. توجه به ماده ۸۰۳ قانون مدنی در کشف دیدگاه و مبنای قانون‌گذار مدنی ایران در رابطه با اسباب حجر، ۶. این نتیجه‌گیری که عباراتی که فقها در شمارش اسباب حجر بیان کرده‌اند و نیز احصای انجام‌شده در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی، فی‌نفسه اشکال مبنایی برای شناسایی نوع جدیدی از حجر توسط قانون‌گذار ایجاد نمی‌کند و ۷. برخی از قوانین ایالتی آمریکا» پرداخته شده که بسیاری از بررسی‌ها، تحلیل‌ها و استدلال‌ها و نیز نتایج مرتبط با این موارد، از نوآوری‌های این پژوهش نسبت به پژوهش‌های حقوقی و بعضاً نسبت به عموم پژوهش‌های فقهی و حقوقی بوده است.

۱. اهلیت

۱.۱. مروری بر تعاریف موجود

در نگاه یکی از حقوق‌دانان، اهلیت، توانایی قانونی یک شخص برای دارا شدن یا اعمال و اجرای حق دانسته شده است (شایگان، ۱۳۷۵، ص. ۱۶۶). از نگاه برخی دیگر، اهلیت از دو معنای عام و خاص برخوردار است. معنای عام اهلیت، صلاحیت شخص است برای دارا شدن یا اجرای حق و تکلیف. منظور از معنای خاص آن هم، توانایی دارا شدن و اجرای حق است. در دیدگاه ایشان اگر

در نوشتارهای حقوقی، اهلیت به شکل مطلق به کار رود، اهلیت اجرای حق مدنظر است. به باور آنان، در قانون مدنی - به‌ویژه مواد ۱۹۰ و ۲۱۰ تا ۲۱۲ - اهلیت بیشتر به همین معنا به کار رفته است (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۴۰۱، صص. ۱۹۷-۱۹۸).

۲.۱. انواع اهلیت

اهلیت دو نوع دانسته شده است؛ اهلیت تمتع و استیفا. این دو در طول هم هستند نه در عرض هم و بهتر است که این دو را دو مرحله از اهلیت بدانیم؛ زیرا اگر شخصی اهلیت تمتع نداشت، قطعاً اهلیت استیفا هم ندارد (مدنی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص. ۶۹)، ولی برعکس، ممکن است فردی نسبت به موضوعی اهلیت تمتع داشته، ولی فاقد اهلیت استیفا باشد (حیاتی، ۱۳۹۱، ص. ۱۸۲).

۱.۲.۱. اهلیت تمتع

در بیان یکی از استادان، اهلیت تمتع یعنی اینکه شخص بتواند به استناد قوانین یک کشور، از حق یا حقوقی برخوردار شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص. ۷۴۱). حقوق‌دان دیگری، این اهلیت را قابلیت در انسان دانسته است که به اعتبار آن می‌تواند دارای حق شود و نیز مورد تکلیف قرار بگیرد (امامی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص. ۱۹۴).

۲.۲.۱. اهلیت استیفا

از عبارات یکی از استادان چنین برمی‌آید که اهلیت استیفا قابلیت است که توسط قانون به رسمیت شناخته شده است و بر اساس آن، شخص می‌تواند مستقیماً حق خویش را اجرا و خود را متعهد کند (امامی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص. ۱۹۶)؛ یعنی این اهلیت عبارت است از صلاحیت قانونی شخص برای به کار بردن حقی که از آن برخوردار است؛ به‌نحوی که به نماینده قانونی - مثل ولی یا قیم - نیازی نباشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص. ۷۴۰) مانند صلاحیت شخص عاقل کبیر جهت به کار بردن حقی که در زمان نابالغ بودن از پدر به ارث برده بود (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۷، ج ۱، ص. ۳۵۴). برای فقدان اهلیت استیفا، می‌توان سفیه را مثال زد که با آنکه حق اجاره کردن خانه خویش را دارد، ولی این ولی قهری یا قیم است که باید طرف قرارداد اجاره قرار گیرد نه سفیه (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۲، ص. ۳)؛ یعنی سفیه از اهلیت تمتع برای اجاره کردن خانه برخوردار است، ولی اهلیت استیفای این حق را ندارد.

۲. ریشه‌شناسی حجر

دیدگاه محقق این است که همه واژگان عربی از ریشه «ح ج ر»، اصل و ریشه‌ای مشترک دارند که آن، نگاهداری و حفظ با ایجاد محدودیت است و در نتیجه، یک چیز با محدود شدن محافظت می‌شود. برای مثال، از آن جهت به عقل «حجر» گویند که صاحب خود را از خسارت و گمراهی حفظ و در عین حال، محدودیتی برای افکار وی ایجاد می‌کند. با «محجوریت»، شخص در تصرفات محدود می‌شود و محفوظ می‌ماند^۱ (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص. ۱۷۲). پژوهشگر دیگری، بنیاد معانی واژه‌های از این ریشه را منع (بازداشتن) و احاطه (فراگرفتن) می‌داند. در این مبنا، حجر (به فتح یا کسر ح) بدین سبب از این ریشه است که شخصی مثل سفیه از تصرف در مال خود منع می‌شود. عقل، حجر نامیده شده است چون از کار نادرست باز می‌دارد^۲ (ابوالحسین، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۱۳۸). در بیان نویسنده‌ای، «منع»، بن معنای تمام این واژگان است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص. ۱۰۸). با نگاه به آثار فقهای گذشته، برداشت می‌شود که در ذهن بسیاری از ایشان، در معنای همه الفاظ از ریشه ح ج ر، نحوی از منع وجود دارد^۳ (بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵ق، ج ۲۰، ص. ۳۴۲؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ج ۵، ص. ۱۱۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۱۳۹؛ طوسی (شیخ)، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۲۸۱؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص. ۱۸۳؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص. ۵۳۳؛ نجفی (صاحب الجواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص. ۳). در بعضی از آثار

۱. [...] أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو الحفظ بالتحديد، أي كون الشيء محفوظا و محدودا. [...] فمن مصاديق هذا المفهوم: الحجر بمعنى العقل و هو الحافظ لصاحبه عن الضلال و الضرر و جاعله محدودا في أفكاره و أعماله و كذلك مفهوم القرابة لأنهم يحفظونه و يحيطون به و كذا الحجرة فإنها فعلة و بها يحفظ ساكنها و يكون محدودا و أما الحنجرة: فراجعه و أما الحجر: فهو لصلابته طبعاً محفوظ و محدود و يشتق منه انتزاعاً التحجير و الاستحجار و غيرهما أو أنهما من الحجر بمعنى الحفظ و الحد و أما المحجورية: فكأنه يكون محدودا في تصرفاته و محفوظا [...].

۲. [...] أصل واحد مطرد و هو المنع و الإحاطة على الشيء. فالْحَجَرُ حَجَرُ الْإِنْسَانِ، و قد تكسر حاؤه و يقال حَجَرُ الْحَاكِمِ عَلَى السَّفِيهِ حَجَرًا و ذلك منعه إياه من التصرف في ماله و العقل يسمى حَجَرًا لأنه يمنع من إتيان ما لا ينبغي، كما سُمِّيَ عَقْلًا تشبيهاً بالعقل. قال الله تعالى: هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ [...].

۳. برای مثال، شیخ طوسی فرموده‌اند: [...] «حَجَرًا مُحْجُورًا» أي حراماً محرماً و منه "هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ" أي لذي عقل و سمي العقل حجراً لأنه يمنع من فعل ما لا يجوز فعله و سمي حجر البيت لأن الطائف ممنوع من الجواز فيه و يقول للدار المحوطة: محجرة لأن بناها يمنع من استطرار الناس فيها. فإذا ثبت هذا فالمحجور عليه إنما سمي بذلك لأنه يمنع ماله من التصرف فيه [...]».

حقوقی نیز چنین نکته‌ای دیده می‌شود (ساکت، ۱۳۷۲، ص. ۲۱۹؛ صفایی و قاسم‌زاده، ۱۴۰۱، صص ۲۰۴-۲۰۵؛ فاطمی، ۱۳۴۵، ص. ۲۷).

به نظر می‌آید در دیدگاه محقق نخست نیز ترکیب محدودیت با حفاظت در عمل به ممنوعیت منجر می‌شود و در نتیجه، اختلافی در ریشه‌شناسی میان پژوهشگران وجود ندارد. شاهد آنکه، همان محقق، «حجر» را «الحافظ المانع» معنا کرده است (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص. ۱۷۳).

۳. معنای لغوی حجر

به دلیل ورود واژه حجر به زبان فارسی، در لغت‌نامه‌های فارسی نیز بدان پرداخته شده است. برای مثال، اولین معنا از این کلمه در لغت‌نامه دهخدا، «بازداشتن» بوده که معادل «منع» است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۵، ص. ۷۶۷۶). در فرهنگ‌های عربی نیز همین معنا مشاهده می‌شود. مثلاً نویسنده لسان‌العرب، یکی از معانی این واژه را «منع» دانسته است. به اعتقاد وی، مفهوم اصطلاح حجر در فقه و حقوق هم مصداقی از این معناست^۱ (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص. ۱۶۷). در فرهنگ عربی دیگری، از معانی لغوی حجر، منع از تصرف بیان شده و اصطلاح حجر در فقه و حقوق نیز به همین معنا دانسته شده است^۲ (واسطی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص. ۲۴۱).

در آثار فقهی، معنای لغوی این واژه، «منع» و در پاره‌ای آثار علاوه‌بر این معنا، «تضییق» (ایجاد محدودیت) نیز دانسته شده است^۳ (اصفهانی، ۱۴۲۲، ص. ۴۸۳؛ اصفهانی (مجلسی اول)، ۱۴۰۰، ص. ۹۷؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص. ۵۱۱؛ بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵، ج ۲۰، ص. ۳۴۲؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷، ج ۵، ص. ۱۱۵؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص. ۲۳۶؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۶، ص. ۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص. ۱۳۹؛ طوسی (شیخ)، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۲۸۱؛ صدر، ۱۴۲۰، ج ۹، ص. ۲۳۹؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص. ۱۸۳؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۰، ج ۲، ص. ۵۳۳؛ فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۲۵، ص. ۲۷۱؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۵، ص. ۸۹؛ نجفی (صاحب الجواهر)، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص. ۳).

۱. [...] الْحَجَرُ الْمَنْعُ وَ مِنْهُ حَجَرُ الْقَاضِي عَلَى الصَّغِيرِ وَ السَّفِيهِ إِذَا مَنَعَهُمَا مِنَ التَّصَرُّفِ فِي مَالِهِمَا [...].

۲. الْحَجَرُ، مُثَلَّثَةٌ: الْمَنْعُ مِنَ التَّصَرُّفِ وَ حَجَرٌ عَلَيْهِ الْقَاضِي يَحْجَرُ حَجْرًا، إِذَا مَنَعَهُ مِنَ التَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ [...].

۳. برای مثال، شهید ثانی فرموده‌اند: [...] لِلْحَجَرِ تَعْرِيفَيْنِ، لَغَوِيٌّ وَ شَرْعِيٌّ. فَفِي اللُّغَةِ هُوَ الْمَنْعُ وَ التَّضْيِيقُ [...].

اینکه حجر به معنای تضییق نیز باشد، با دیدگاه نخست در ریشه‌شناسی این لفظ - که در بخش قبل گفته شد - سازگارتر است. به هر صورت، به نظر می‌آید با توجه به کاربردهای حجر و هم‌خانواده‌های آن در زبان عربی، می‌توان دریافت که برای هر تضییق و محدودیتی از ریشه حجر استفاده نشده است؛ زیرا اگر چنین بود، دامنه کاربردی این واژه بسیار گسترده می‌شد، بلکه تنها محدودیت و تضییقی این‌گونه بوده است که عرفاً بتوان آن را درجه‌ای از ممنوعیت هم محسوب کرد. براین اساس و نیز مبتنی بر نتیجه‌ای که در بخش قبل گرفته شد، به نظر می‌رسد معنای «منع» رجحان داشته باشد.

۴. مفهوم اصطلاحی حجر

۱.۴. در آثار حقوقی ایران

حقوق‌دانی بیان کرده که در اصطلاح حقوقی، حجر بدین معناست که شخصی از سوی قانون، از تصرف در اموال و حقوق مالی خویش ممنوع شود (امامی، ۱۳۹۴، ج ۵، ص. ۲۸۳). برخی حقوق‌دانان دیگر حجر را به وضعیت عدم اهلیت استیفا تعریف کرده‌اند (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۴۰۱، ص. ۲۰۵؛ کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۲، ص. ۳)؛ یعنی شخص از اهلیت تمتع نسبت به حق مالی برخوردار بوده و بر آن اساس، دارنده آن حق مالی است، ولی قانوناً اهلیت تصرف در آن حق را نداشته باشد. باین حال، به باور یکی از حقوق‌دانان، وضعیت فقدان اهلیت تمتع هم حجر بوده (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۱۶۳۵) و برای آن، اصطلاح «حجر تمتع» را به کار برده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۱۶۳۷). نویسنده‌ای نیز با آنکه معتقد بوده است برای عدم اهلیت تمتع نیز از اصطلاح «حجر» استفاده می‌شود، اما بیان کرده است که اگر حجر به شکل مطلق استعمال شود، منظور از آن، نبود اهلیت استیفاست (توکلی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص. ۴۵).

همچنین، باید متذکر شد با توجه به مطالبی که در رابطه با اسباب حجر می‌آید، اغلب حقوق‌دانان معتقدند در حجر، ممنوعیت ناظر به وضعیت خود شخص بوده است و منعی که ناظر به مال یا مالکیت باشد، در عداد حجر قرار نمی‌گیرد.

۲.۴. در آثار فقهی

به نظر می‌آید برخلاف حقوق‌دانان، فقیهان در تبیین معنای اصطلاحی حجر تا حد زیادی از معنای

لغوی آن استفاده کرده‌اند. برای مثال، یکی از فقیهان بعد از ذکر معنای لغوی حجر (منع و بازداشتن)، معنای اصطلاحی حجر را بازداشتن انسان از تصرف در مال خویش دانسته است^۱ (حلی (علامه)، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص. ۵۳۳). فقهای دیگر هم این عبارت را با اندکی تغییر به کار برده‌اند^۲ (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص. ۵۱۱؛ بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵ق، ج ۲۰، ص. ۳۴۲؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۱۷۸). از توضیح نویسنده کتاب *شرایع الاسلام* و برخی از فقها در رابطه با واژه «محجور» برداشت می‌شود که در اصطلاح شرعی، حجر به معنای ممنوعیت شخص از تصرف در مال خود است. ایشان این معنا را در راستا و برگرفته از معنای لغوی حجر قلمداد کرده‌اند^۳ (آبی یوسفی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۵۵۲؛ طوسی (شیخ)، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۲۸۱؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص. ۲۳۹؛ حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۸۴؛ حلی (محقق)، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۱۴۰). عبارات فقهی در شرح این عبارت کتاب *شرایع*، تفاوت زیادی با عبارات خود کتاب ندارد^۴ (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۱۳۹). یکی از فقها در توضیح این عبارت *شرایع*، قیدی افزوده و ممنوعیت محجور را ممنوعیت شرعی (وضع شده به وسیله شرع) بیان کرده است^۵ (نجفی (صاحب الجواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص. ۳). قید مزبور در شرح فقهی دیگر بر کتاب *المختصر/النافع* نیز مشاهده می‌شود^۶ (حائری طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۹، ص. ۲۳۶). این قید منعی را که از اموری مانند غضب شدن مال مالک بر تصرف وی وارد آمده باشد، از مفهوم حجر خارج

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. الحجر: لغة: المنع [...] و فی الشرع: منع الانسان عن التصرف فی ماله [...].
۲. عبارات ابن فهد حلی: «...الحجر لغة: المنع ... و شرعاً: منع الانسان من التصرف فی ماله...»؛ عبارات فاضل مقداد: «قال الجوهري: الحجر مصدر قولك حجر عليه القاضي يحجر حجراً إذا منعه من التصرف فی ماله».
۳. عبارت شیخ طوسی: «الحجر فی اللغة هو المنع و الحظر و التضييق [...] فإذا ثبت هذا فالمحجور علیه إنما سمي بذلك لأنه يمنع ماله من التصرف فيه [...]»؛ عبارت محقق حلی: «الحجر هو المنع و المحجور شرعاً هو الممنوع من التصرف فی ماله [...]».
۴. عرفه شرعاً بأنه الممنوع من التصرف فی ماله.
۵. المحجور شرعاً هو الممنوع عند الشرع من التصرف فی ماله.
۶. الحجر هو: لغة: المنع و الحظر و التضييق و شرعاً: ما أشار إليه الماتن فی تعريف المحجور من أنه هو الممنوع من التصرف فی ماله شرعاً.

می‌کند^۱ (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، صص. ۱۳۹-۱۴۰)؛ البته به نظر می‌آید به دلیل وضوح این مطلب بوده است که بسیاری بدان اشاره نکرده‌اند^۲ (نجفی (صاحب الجواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، صص. ۳-۴).

یکی از فقها به مناسبت ارائه دیدگاه خاص خود در رابطه با قاعده تسلیط، مطالبی عنوان کرده است که از آن می‌توان معنای حجر را در دیدگاه او و حتی دیگر فقها برداشت کرد. به باور او، منظور از تسلط مالک بر اموالش در قاعده تسلیط، تسلطی است که نقطه مقابل آن، «حجر» است؛ یعنی این قاعده تنها این معنا را اثبات می‌کند که مالک علی‌القاعده نسبت به مایملک خویش محجور نیست. بنابراین، نمی‌توان در مواردی که مشروعیت تصرف یا معامله‌ای خاص، مشکوک بود، به این قاعده تمسک کرد تا بدین وسیله، صحت آن تصرف یا معامله نتیجه گرفته شود^۳ (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، صص. ۱۱-۱۲). در دیدگاه او، قاعده مزبور مثبت این امر است که مالک نسبت به مال خویش، بر هر تصرف و سبب تصرفی (= اعمال حقوقی که منشأ تصرف مادی هستند. در مجموع، منظور از تصرف و سببش یعنی تصرفات مادی و حقوقی) که مشروعیت و جواز اثبات شده باشد، سلطنت دارد؛ یعنی نسبت به آن تصرف و سببش، محجور شمرده نمی‌شود^۴ (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، صص. ۲۴ و ۱۱۵-۱۱۶ و ۱۶۶). وجه استدلال به این عبارات این است که در این دیدگاه، این دو نکته محرز و پیش‌فرض محسوب شده است. ۱. هر

۱. قوله: «[...] المحجور شرعا هو الممنوع من التصرف في ماله» [...] ربما ينتقض في طرده بالممنوع من التصرف فيه لغصب و نحوه، فإنه لا يسمي محجورا عليه شرعا، فلو أضاف إليه ما يدل على المنع الشرعي كان حسنا.

۲. نعم في المسالك «ربما ينتقض في طرده بالممنوع من التصرف فيه لغصب و نحوه فإنه لا يسمي محجورا عليه شرعا فلو أضاف إليه ما يدل على المنع الشرعي كان حسنا» و فيه - بعد سهولة الأمر في نحو هذه التعريفات [...] - وضوح إرادة المنع الشرعي من الممنوع فيه و الأمر سهل.

۳. قوله (رحمته الله عليه): (فهو أنما يجدي، فيما إذا أشك في أن هذا النوع من السلطنة، ثابتة للمالك - إلخ -)، بل لا يجدي في ذلك، إذا شك في تشريع أصل هذا النوع أيضا، حيث أنه مسوق لبيان سلطنة المالك و تسلطه، قبالا لحجره، لا لبيان تشريع أنحاء السلطنة، كي يجدي فيما إذا شك في تشريع سلطنته، فلا يجوز التمسك به على صحة معاملة خاصة و جواز تصرف خاص، مع الشك فيهما شرعا. فافهم، كي ينفعك في غير المقام.

۴. برخی عبارات: «اما حديث سلطنة الناس على أموالهم، فيمكن منع دلالة فإنه يصدد بيان أن المالك هو السلطان على ما هو جائز من التصرفات [...] في قبالة حجره»؛ «أن مثل دليل السلطنة، ليس في مقام تشريع السبب و لا المسبب من التصرفات، بل انما يكون في مقام إنبات السلطنة للمالك على ما ثبت جوازه و نفوذه من التصرفات و أسبابها، قبالا لحجره».

نوع منع بر مالک نسبت به هر تصرف در مال خود، حجر دانسته شده است. همچنین، با اندکی دقت به این عبارات و مقام بیان آن - که تشریح سلطنت مالک نسبت به تک تک اموال خود بر اساس قاعده تسلیط است - می‌توان فهمید که هر منعی حتی اگر فقط نسبت به یکی از اموال مالک (نه تمام دارایی او) باشد نیز حجر محسوب شده است. پس جزئی بودن منع چه از نظر اینکه ناظر به تنها یک تصرف خاص باشد و چه ناظر به فقط یک مال باشد، مانعی برای قرار گرفتن آن در عداد حجر نخواهد بود. ۲. آخوند خراسانی برای استعمال اصطلاح حجر با این حد شمولی نیازی به توضیح درباره گستره اصطلاحی آن احساس نکرده و هیچ تکلفی را نیز متحمل نشده که این امر نشان‌دهنده این است که از نظر وی، چنین دامنه‌ای برای مفهوم حجر، نامأنوس در لسان و ذهن فقها نبوده است؛ البته از این عبارات استفاده می‌شود که ممنوعیت‌های همگانی و فراگیر که حاکی از نامشروع بودن و عدم جواز تصرف و عملی باشد، حجر محسوب نشده تا بتوان از تسلط مالکان - که در این دیدگاه نقطه مقابل حجر است - مشروعیت تصرفی را اثبات کرد. به نکته اخیر در بخش بعدی این نوشتار اشاره می‌شود.

درمجموع، به نظر می‌آید که فقها هر نوع منعی شرعی نسبت به هر تصرف و ناظر به حتی یک قسمت از دارایی مثبت شخص را هم حجر دانسته‌اند. این نکته را برخی فقهای بزرگ در شرح عبارات کتاب *شرایع الاسلام* به صراحت بیان و تأیید کرده‌اند^۱ (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، صص.

۱. عبارات *مسالك*: «ذكر المصنف - رحمه الله - للحجر تعریفین، لغوی و شرعی. ففي اللغة هو المنع و التضييق [...] عرفه شرعا بأنه الممنوع من التصرف في ماله و المراد مطلق التصرف أعم من كونه في جميع المال أو بعضه، فيشمل الحجر على الصبي و نحوه ممن يمنع من الجميع، و الحجر على المريض الذي يمنع من التصرف في بعض المال. فلا يرد ما قيل: إنه إن أراد التصرف في الجميع ورد كذا، أو في البعض ورد كذا، فإن "التصرف" في العبارة جنس يصلح للجميع و البعض. و مثله القول في "ماله"، فإنه مفرد مضاف لا يدل على العموم، و لكن يصلح له لو أريد، فيشمل من منع من التصرف في جميعه كالصبي، و في بعضه كالمریض [...] و كذلك ظهر جواب ما قيل من أن أحدا لا يمنع من التصرف في ماله بالأكل و الشرب و نحوه من الأمور الضرورية، فإنه ليس في التعريف ما يدل على التعميم أو التخصيص، بل من صدق عليه المنع من التصرف في ماله على أي وجه كان فهو محجور عليه». عبارات *جواهر*: «و المحجور شرعا هو الممنوع عند الشرع من التصرف في ماله و لو البعض، إذ هو مفرد مضاف لا يدل على العموم و كذا لفظ التصرف و لكن يصلح له إن أريد به، فيشمل حينئذ المريض الممنوع من بعض ماله و الصبي و المجنون [...] و حينئذ فلا يرد ما قيل: [...] و أن أحدا لا يمنع من التصرف في ماله بالأكل و الشرب و نحوه من الأمور الاضطرارية، إذ قد عرفت أنه ليس في التعريف ما يدل على التعميم و التخصيص، بل من صدق عليه المنع في ماله على أي وجه كان فهو محجور عليه».

۱۴۰-۱۳۹؛ نجفی (صاحب الجواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص ۳. فقیهی نیز تأکید کرده که حجر از یک جنبه، دو قسم است؛ حجر نسبت به تمام اموال و حجر نسبت به بخشی از آن‌ها و برای قسم دوم، مریض به مرض موت را مثال زده است^۱ (ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ج ۵، ص ۱۱۵). حتی در دیدگاه یکی دیگر از فقیهان، در تعریفی که فقها از حجر گفته‌اند، لفظ «منع»، اساساً منع فی الجمله یا نسبت به برخی جنبه‌ها بوده است و نه منع عام؛ زیرا منع کلی شرعی از تمام تصرفات، وجود خارجی ندارد و صغار و مجانین - که ضعیف‌ترین گروه‌ها در محجوران محسوب می‌شوند - هم از تصرفات ضروری برای سکونت، خوردن و نوشیدن ممنوع نیستند^۲ (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۸). اطلاق عبارات فقیهان در تعریف حجر و اینکه معنای اصطلاحی حجر را در راستای معنای لغوی آن تبیین کرده‌اند و سیاق عبارات ایشان که از آن برداشت می‌شود که در معنای اصطلاحی حجر به جز «۱». اینکه یک شخص باید مورد ممنوعیت قرار بگیرد نه شیء و ۲. آنچه متعلق ممنوعیت است، اموال شخص است نه هر چیزی»، تفاوت معنایی با معنای لغوی آن وجود ندارد، حاکی از این است که مراد ایشان از «منع (بازداشتن)»، فقط منع عام و کلی نبوده و در دیدگاه آن‌ها، هر درجه از ممنوعیت‌های شرعی نسبت به هر بخش از اموال شخص نیز حجر مصطلح محسوب می‌شود. مصادیقی هم که فقها از حجر ذکر می‌کنند، گواه این نکته است. برای مثال - همان‌گونه که در بخش‌های آینده در رابطه با اسباب حجر دیده می‌شود - پیرامون مریض موت با وجود اختلافی بودن حکم فقهی آن، اما در اینکه بعد از اثبات آن حکم - که منعی ناظر به برخی تصرفات شخص نسبت به برخی اموالش در پی دارد - مورد از مصادیق حجر است، اختلافی مشاهده نمی‌شود.

نکته پایانی اینکه، به نظر می‌رسد در موردی که شخص فاقد اهلیت تمتع برای انجام عمل حقوقی نسبت به مال خود است، برای شناسایی مورد از مصادیق حجر بر اساس تعاریف فقها، مانعی نباشد؛ البته در تعاریف فقیهان، تصرفات نسبت به مال شخص ملاک است و عدم اهلیت

۱. [...] الحجر تارة فی جمیع ماله و أخرى فی البعض و الثانی هو المریض و الأول هو الباقي [...].

۲. [...] قد اورد علی التعریف المذكور - أعنی منع الإنسان عن التصرف فی ماله - إيرادات و مناقشات، و تندفع کلها بأن یراد بالمنع فیہ المنع فی الجملة أو علی بعض الوجوه، إذ لا منع شرعاً فیما نحن فیہ عن الكل، إذ لیس فی الستة أضعف من الصبی و المجنون، و هما غیر ممنوعین عن أكل مالهما عند الحاجة و الشرب و السکنی [...].

تمتعی که با عدم مالکیت همراه باشد، در تعریف آنان هم نمی‌گنجد.

۳.۴. اشکالات تعریف‌ها از نظر مانعیت و خلط مفهومی

اشکالی که در تعاریف ارائه‌شده از حجر توسط فقها دیده می‌شود - که شاید به دلیل تسامح یا بدیهی بودن نکته‌ای که اشاره می‌شود، باشد - این است که مطابق این تعریف‌ها، هرگونه ممنوعیت در تصرفات مالی اشخاص حجر نام می‌گیرد درحالی‌که به نظر با توجه به کاربرد اصطلاح حجر در لسان فقها - که در بخش‌های آینده به آن پرداخته می‌شود - و همچنین، بر اساس فهم منطقی از تعاریف ارائه‌شده، لازم است با افزودن قیدی، مانعیت آن‌ها را نسبت به اغیار تثبیت کرد تا موجب سوء تفاهم نشود. برای مثال، مطابق قاعده «لاضرر»، تمام اشخاص از تصرفات مضر ممنوع‌اند یا همه اشخاص، از تصرفاتی که با قصد کمک به ستم ظالم انجام شود، ممنوع هستند، ولی در میان فقها سابقه نداشته است که در این موارد، از اصطلاح حجر استفاده کرده باشند. همین‌گونه‌اند ممنوعیت‌هایی که ناشی از این احکام تکلیفی همگانی بوده‌اند و جزو احکام وضعی همگانی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، همان‌گونه که از دیدگاه یکی از فقها در رابطه با قاعده تسلیط - که در بخش قبل بیان شد - برمی‌آید، ممنوعیتی در حجر مورد نظر است که نسبت به تصرفی باشد که قبلاً ثابت شده باشد که آن تصرف، فی‌نفسه و در حالت کلی، مشروع و مباح نسبت به عموم جامعه بوده و فقط ناظر به برخی اشخاص، این ممنوعیت وجود داشته باشد.

همچنین، با توجه به کاربردهای حجر در آثار فقهی - که در بخش‌های آینده به آن پرداخته می‌شود - ممنوعیتی که در تعریف حجر بدان اشاره می‌شود، از جنس حکم تکلیفی (مانند حرمت) نیست، بلکه یا از جنس احکام وضعی و اموری همچون صحت و نفوذ اعمال اشخاص بوده یا از نوع ممنوعیت‌ها و بازداشت‌های مادی قانونی نسبت به تصرفات مالی شخص است؛ البته منع و حجر می‌تواند در پاره‌ای موارد ناشی از حکم تکلیفی باشد. برای مثال، با آنکه دیده نشده است که خود مفاد قاعده لاضرر از مصادیق حجر دانسته شود، ولی موردی که عملی که فی‌نفسه مجاز بوده، به نسبت شخصی در شرایطی خاص به دلیل ادله لاضرر، غیرمجاز شده است و شخص از انجام آن عمل نامشروع با بعضی احکام وضعی و حتی برخی اعمال مادی بازداشت می‌شود، در بعضی کتب

فقهی حجر محسوب شده است^۱ (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص. ۱۹۵).

نسبت به تعاریف حقوق دانان هم باید گفت با آنکه از جهت مانعیت، به عبارات ایشان به اندازه تعاریف فقیهان، اشکال وارد نیست، باین حال، عبارات آنان از وضوح خوبی از این جهت برخوردار نیست؛ زیرا ایشان هر نحو فقدان اهلیت استیفا را حجر شمرده‌اند و اهلیت استیفا را هم به صلاحیت و استعدادی که شخص برای اجرای حق خود از آن برخوردار بوده و قانون آن را به رسمیت شناخته باشد، تعریف کرده‌اند. وجه عدم وضوح عبارات آنان این است که اگر تصرفی از حیث نظری مستلزم انجام عملی غیرقانونی نبوده باشد، ولی در عرصه عمل به اموری نظیر زیان به دیگران و شمول ممنوعیت قاعده لاضرر منجر شود، این شبهه مطرح می‌شود که آیا در اینجا، شخص برای این عمل، از صلاحیتی که قانون به رسمیت شناخته باشد (اهلیت استیفا)، برخوردار بوده است و این مورد را باید از موارد حجر محسوب داشت؟ به عبارتی، ممکن است به صرف توجه به عبارات تعاریفی که حقوق دانان ارائه کرده‌اند، برخی مصادیق که خارج از تلقی آنان از حجر هستند هم امکان ورود به این مفهوم را داشته باشند؛ البته با توجه به اسباب و مصادیقی که حقوق دانان از حجر نام برده‌اند - که در آینده اشاره می‌شود - چیزی را که مدنظر ایشان بوده است می‌توان دریافت. باین حال، این امر جبران‌کننده این اشکال به وضوح تعاریف نمی‌شود.

علاوه بر این، باید توجه شود که واژه «منع» در تعاریف فقها از حجر، در ممنوعیت و بازداشتن از تصرفی که خود تصرف، آزادانه نبوده و از روی اکراه یا اجبار باشد، ظهوری ندارد. بنابراین، تعاریف ایشان منصرف از وضعیت شخص مکره یا مجبور است. باین حال، بهتر است برای وضوح بیشتر تعریف، این نکته نیز در آن لحاظ شود.

درمجموع، به نظر می‌آید برای وضوح تعریف حجر از جهت مانعیت و عدم خلط مفهومی، باید این قیود را در تعریف حجر ملحوظ داشت. الف. ممنوعیت از جنبه اشخاص مشمول آن، باید ممنوعیتی خاص باشد نه عام؛ یعنی این منع باید تنها ناظر به دسته‌ای خاص از اشخاص باشد نه ممنوعیتی همگانی و فراگیر. به عبارتی، آن تصرفی که نسبت به آن دسته خاص ممنوع شده است، چنانچه توسط سایر اشخاص انجام می‌گرفت، بدون آنکه شخص انجام‌دهنده به اذن یا اجازه

۱. [...] الضّرر النَّاسِي من قبل حجر المالك بقاعدة نفی الضّرر، لا ینفی بها، كما یظهر من رواية سمره بن جندب [...].

شخصی دیگر نیاز داشته باشد، فی‌نفسه تصرفی مباح، مشروع، صحیح و نافذ بوده باشد. ب. در حجر، ممنوعیت از جنس حکم تکلیفی نیست، بلکه یا مادی است یا حکمی وضعی. ج. عدم نفوذ یا بطلان ناشی از وضعیتی مانند اکراه یا اجبار، در معنای حجر جایی ندارد.

۴.۴. تعریف پیشنهادی

نظر به ریشه‌شناسی و معنای لغوی حجر و توجه بدین امر که اصطلاح حجر و احکام آن از اختراعات حقوق موضوعه نیست و اساس و ریشه آن به‌کلی در فقه است، تعریف پیشنهادی از حجر باید از تعاریف فقیهان به شکل مؤثری الهام گیرد.

البته در تعاریف فقها برخلاف تعاریف حقوق‌دانان، این نقص وجود دارد که عبارات فقها نسبت به شمول حجر بر موارد عدم امکان تصرف مستقیم - مانند وضعیت سفیه که فقط تصرفاتی که او بدون واسطه ولی یا قیم انجام می‌دهد، غیرنافذ است - به‌اندازه کافی رسا نیست که باید در تعریف پیشنهادی رفع شود.

با توجه به این مطالب و نیز نکته‌هایی که درباره مانعیت در بخش قبل بیان شد، می‌توان گفت «به ممنوعیت جزئی یا کلی به‌نحو مادی یا حکم وضعی که قانون‌گذار فقط برای دسته‌ای خاص از اشخاص بر تصرف آزادانه‌ای از آنان در اموال خود (اعم از تصرف حقوقی، مادی، مستقیم و غیرمستقیم) وضع می‌کند در حالی که انجام مستقیم آن تصرف توسط دیگر اشخاص فی‌نفسه مجاز، صحیح و واجد نفوذ حقوقی باشد، "حجر" گفته می‌شود».

۵. اسباب (موجبات) حجر

۱.۵. در آثار حقوقی ایران

به اعتقاد برخی حقوق‌دانان، ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی، اسباب حجر را محدود به جنون، صغر و سفه دانسته است. همه موارد مذکور، نوعی نقص در قوای عقلی فرد و به عبارت دیگر، فقدان یا عدم کفایت اراده او محسوب می‌شوند. بنابراین، در قانون مدنی، اصطلاح حجر تنها در معنای حجر حمایتی به کار رفته و در نظام حقوقی ایران هم، اصطلاح حجر را نوعاً برای موارد دیگر منع تصرف که به علت نقص در مالکیت یا حمایت از اشخاص دیگر - مانند مورد ورشکستگی - باشد، به کار نبرده‌اند (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۴۰۱، صص. ۲۱۷-۲۱۸). به اعتقاد ایشان، ممنوعیت

قانونی در تصرفات اشخاص که دلیل آن ممنوعیت، چیزی جز نقص اراده ناشی از صغر یا رشد نیافتن یا اختلالات قوای دماغی باشد، حجر مصطلح دانسته نمی‌شود. برای مثال، منع قانونی از انجام تصرفات مضر به مرتهن توسط راهن (ماده ۷۹۳ قانون مدنی)^۱ یا ممنوع بودن وصیت بیشتر از ثلث (ماده ۸۴۳ همان قانون)^۲، حجر به معنای اصطلاحی نیستند (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۴۰۱، صص. ۲۲۲-۲۲۳). از جملات حقوق‌دانی استنباط می‌شود که وی، اسباب حجر را محدود به سه مورد صغر، جنون و سفه دانسته است (امامی، ۱۳۹۴، ج ۵، صص. ۲۸۳-۲۸۴). به باور حقوق‌دانی دیگر، قانون به شکل حصری، تنها سه مورد بلوغ، عقل و رشد را ارکان اهلیت استیفا دانسته است (شهیدی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص. ۲۳۵). به اعتقاد وی، حجر وضعیتی وابسته به شخص است که نباید آن را به موارد غیرقابل تصرف بودن اشیا - یعنی مواردی که وابسته به موضوع و شیء است - تعمیم داد. بنابراین، ممنوعیت ورشکسته برای تصرف در اموال خود، ممنوعیت موصی از وصیت به بیشتر از یک‌سوم اموال، ممنوعیت راهن از تصرف در عین مرهونه و مانند آن‌ها را نباید از مصادیق حجر پنداشت؛ زیرا برای مثال، عدم امکان تصرف تاجر ورشکسته در اموال خویش، از عدم اهلیت وی ناشی نمی‌شود، بلکه معلول آن است که آن اموال، متعلق حق بستانکاران او قرار گرفته است؛ یعنی ممنوعیت مزبور، از عوارضی وابسته به اموال ورشکسته است نه از خصوصیات و ویژگی‌های شخص تاجر ورشکسته (شهیدی، ۱۴۰۰، ج ۱، صص. ۲۶۲-۲۶۳).

یکی دیگر از حقوق‌دانان با اینکه بر این نکته تأکید داشته است که عدم قابلیت انتقال مال که مربوط به طبیعت مال باشد (مانند عدم امکان انتقال عین مرهون، عدم امکان تملک زمین دیگری و...) با عدم اهلیت متفاوت است، خاطرنشان کرده است که چنین نیست که همواره حجر و عدم اهلیت به دلیل حمایت از محجور به جهت نقص شعور او باشد، بلکه گاه اشخاص به علت حفظ نظم عمومی یا به دلیل بی‌اعتمادی به محجور توسط قانون‌گذار از معاملات خاصی منع می‌شوند که این حالت نیز عدم اهلیت و حجر محسوب می‌شود؛ البته به باور این حقوق‌دان، وضعیت تاجر ورشکسته، حجر نبوده و ممنوعیتی که در تصرفات این تاجر وضع شده، به این جهت بوده که اموال

۱. ماده ۷۹۳ قانون مدنی: راهن نمی‌تواند در رهن تصرفی کند که منافعی حق مرتهن باشد مگر به اذن مرتهن.

۲. ماده ۸۴۳ قانون مدنی: وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست مگر به اجازه وراثت و اگر بعضی از ورثه اجازه کند، فقط نسبت به سهم او نافذ است.

وی متعلق حق طلب‌کاران اوست نه به جهت شخصیت تاجر ورشکسته (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۲، صص. ۵-۶). همین حقوق‌دان، عدم اهلیت استیفا (به تعبیر وی، عدم اهلیت تصرف) را به دو دسته «عدم اهلیت عام» و «عدم اهلیت خاص» تقسیم کرده است. در نگاه وی، اگر فقدان اهلیت ناظر به تمام اقسام اعمال حقوقی باشد، عدم اهلیت عام است که فقدان اهلیت محجورانی که در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی شمارش شده‌اند (صغیر، مجنون و سفیه)، از این دسته است. دسته دیگر از موارد عدم اهلیت مطابق اعتقاد این حقوق‌دان، «عدم اهلیت خاص» یا به تعبیر دیگر، «عدم اهلیت نسبی» است. در این دسته، فقدان اهلیت تنها ناظر به بعضی از اعمال یا رابطه‌ای خاص است مثل عدم اهلیت وصیت کردن برای فردی که خودکشی می‌کند (بر اساس ماده ۸۳۶ قانون مدنی)^۱، عدم اهلیت قیم برای معامله با صغیر (بر اساس ماده ۱۲۴۰ قانون مدنی)^۲ و همچنین، عدم اهلیت اتباع بیگانه برای تملک زمین‌های کشاورزی در ایران (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ج ۲، ص. ۹). نویسنده‌ای پس از نقل مضمون این مطالب، به جای تعبیر عدم اهلیت خاص یا نسبی، از اصطلاح «حجر خاص» و «حجر نسبی» استفاده کرده است (یوسف‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۹۳). از عبارات حقوق‌دانی چنین مستفاد می‌شود که مواردی که به موجب محکومیت جزایی، ورشکستگی یا اعسار، ممنوعیت‌هایی در تصرفات شخص وضع شده است نیز می‌توانند علاوه بر منع ناشی از کمی سن (صغر) یا کمبود یا فقدان عقل (سفه و جنون)، از مصادیق حجر محسوب شوند (شایگان، ۱۳۷۵، ص. ۱۶۸)؛ البته وی مبتنی بر ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی اشاره کرده است که در حقوق مدنی، فقط از صغیر و غیررشید و مجنون در باب حجر بحث می‌شود (شایگان، ۱۳۷۵، ص. ۱۶۹) که با توجه به عبارات پیشین او که نقل شد، به نظر می‌رسد بدین معنا نباشد که در دیدگاه وی، در تمام مباحث حقوقی - که منحصر به حقوق مدنی نیست - محجوران محدود به این سه موردند.

در موسع‌ترین دیدگاه در میان حقوق‌دانان، یکی از ایشان معتقد است که هرگونه فقدان

۱. ماده ۸۳۶ قانون مدنی: هرگاه کسی به قصد خودکشی خود را مجروح یا مسموم کند یا اعمال دیگر از این قبیل که موجب هلاکت است، مرتکب گردد و پس از آن وصیت نماید، آن وصیت در صورت هلاکت باطل است و هرگاه اتفاقاً منتهی به موت نشد وصیت نافذ خواهد بود.

۲. ماده ۱۲۴۰ قانون مدنی: قیم نمی‌تواند به سمت قیمومت از طرف مولی علیه با خود معامله کند اعم از اینکه مال مولی علیه را به خود منتقل کند یا مال خود را به او انتقال دهد.

صلاحیت برای دارا شدن حق یا به‌کارگیری آن، از مصادیق حجر خواهد بود؛ چه معلول نقص قوای دماغی باشد (مانند وضعیت کودک و دیوانه) و چه ناشی از غیر آن باشد (مانند وضعیت تاجر ورشکسته). وی در توضیح خویش، وضعیت این افراد را هم گونه‌ای حجر محسوب کرده است. ۱. شخص مست در حال مستی، ۲. غیرایرانی که فاقد پروانه کار است، ۳. راننده در طول مدتی که گواهی‌نامه او را پلیس ضبط کرده است، نسبت به اجرای حق رانندگی خویش و ۴. بیگانگان نسبت به تصدی برخی مشاغل. این حقوق‌دان حتی بر این باور است که مفهوم حجر ویژه حوزه حقوق خصوصی نیست و می‌تواند ناظر به حقوق بین‌الملل نیز باشد. برای مثال، محدودیت‌هایی که از طرف سازمان ملل متحد برای دولت عراق پس از حمله به کویت در فروش نفت به وجود آمد، به باور وی، نوعی حجر است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۱۶۳۵). همچنین، در توضیح او از حجر خاص آمده که در مصادیق این حجر، فرد فقط در مورد یا مواردی خاص محجور است مانند وضعیت راهن نسبت به تصرف در عین مرهونه و نیز بسان وضعیت مالکی که مالی معین از او به‌واسطه اجرای قرار تأمین توقیف می‌شود. این حقوق‌دان همچنین، بر آن است که مورد حجر می‌تواند حقی از حوزه حقوق عمومی نیز باشد مانند مجرمی که به دلیل مرتکب شدن جرمی خاص، حق انتخاب شدن برای نمایندگی مجلس را نداشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص. ۱۶۳۷). در جایی دیگر، این حقوق‌دان اظهار کرده است که اسباب حجر دو دسته‌اند. دسته نخست، اوصافی‌اند که بر شخص عارض می‌شوند و موجب حجر به شمار می‌روند مانند جنون، صغر و سفه. در دسته دوم با اینکه عارضه‌ای بر مزاج فرد وارد نشده است، وی قانوناً از تصرف در مالی مخصوص منع می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۷، ج ۱، ص. ۳۶۲)؛ بسان شخصی که مالی معین از او بر اساس قرار تأمین بازداشت شود که در این دیدگاه، محجور محسوب می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۷، ج ۱، ص. ۳۵۷).

۲.۵. در آثار فقهی

به‌طور خلاصه، در این زمینه با دو قسم از عبارات فقهی روبه‌رو هستیم. در قسم اول، ظاهر عبارات به‌نحوی است که اسباب حجر، در مواردی چند که شمارش شده‌اند، منحصر است. مطابق برخی از متون - که عبارات کتاب‌های قواعد/احکام و شرایع/اسلام نیز از آن‌هاست - این قسم از موجبات (اسباب) حجر را می‌توان در شش مورد خلاصه کرد؛ نابالغی (صغر)، دیوانگی، بردگی،

مرض - که متصل به مرگ باشد - فلس [که در قوانین و متون حقوقی امروز، اگر شخص، تاجر باشد، به جای آن، از تعبیر «ورشکستگی» یا «توقف» و به نسبت شخص غیرتاجر، از تعبیر «اعسار» استفاده می‌شود (محقق داماد و اسلامی، ۱۳۸۹، صص. ۱۲۰-۱۲۱)]، سفاهت^۱ (آبی یوسفی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۵۵۲؛ اصفهانی (مجلسی اول)، ۱۴۰۰ق، صص. ۹۷-۹۸؛ شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص. ۱۳۳؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص. ۱۳۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۱۷۸؛ حلی (فخرالمحققین)، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۵۰؛ حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۸۴؛ حلی (محقق)، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۱۴۰). این شش‌گانه را فقهی با بیانی دیگر تأیید کرده است. مطابق عبارات وی، حجر دو نوع است؛ حجر برای حق دیگری و حجر برای حق خود فرد. در این دیدگاه، در نوع اول حجر، سه گروه محجور شمرده شده‌اند. ۱. مفلس (معسر یا ورشکسته) که برای رعایت حق بستانکاران محجور شده‌اند. ۲. بیمار به مرض موت که برای رعایت حق ورثه در برخی تصرفات نسبت به دوسوم اموالش محجور است؛ البته این مورد، مسئله‌ای اختلافی میان علماست. پس فقط نزد کسانی که قائل به این حکم هستند، جزو اقسام محجورین به شمار می‌رود. ۳. بنده مکاتبه‌ای که در چیزی که در اختیارش قرار دارد، برای رعایت حق سرور خود محجور است. این فقیه در ادامه، صغار، دیوانگان و سفها را نیز محجور به نوع دوم بیان کرده است.^۲ (طوسی (شیخ)، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۲۸۱). در میان آثار فقهی از این قسم، فهرستی که کتاب تذکره/الفقه از محجوران ارائه کرده، گسترده‌تر است. نویسنده این کتاب - برخلاف کتاب قواعد/احکام خود - بسان نظر اخیر، محجوران را دو گروه عنوان کرد؛ آنان که برای مصلحت شخصی دیگر محجور شده‌اند و آنان که به جهت مصلحت خود جزو محجوران محسوب شده‌اند. وی، محجوران گروه نخست را این افراد بیان کرده است. ۱. ورشکسته یا معسر (مفلس) که برای

۱. عبارات قواعد/احکام چنین است: «المقصد الثالث: فی الحجر: [...] و أسبابه ستّة: الصغر و الجنون و الرق و المرض و السفه و الفلّس». عبارات شرایع/الاسلام نیز چنین است: «كتاب الحجر: [...] الأول فی موجباته: و هی ستّة الصغر و الجنون و الرق و المرض و الفلّس و السفه».

۲. و الحجر علی ضربین: أحدهما: حجر علی الإنسان بحق غیره و الثانی: حجر علیه بحق نفسه. فأما المحجور علیه بحق غیره فهو المفلس بحق الغرماء، و المریض محجور علیه فی ثلثی ماله بحق ورثته عند من قال بذلك لأنّ فیهِ خلافاً بین الطائفتین و المكاتب محجور علیه فیما فی یده بحق سیده، [...] و أما المحجور علیه بحق نفسه فهو الصبی و المجنون و السفیه.

حق طلب‌کاران خود محجور شده است. ۲. راهن که برای حق مرتهن محجور شده است. ۳. مریض که به جهت حق ورثه محجور شمرده شده است. ۴. بنده که برای حق سرورش محجور شده است. بنده مکاتب نیز به جهت حق سرور خویش و همچنین، حق خداوند محجور شده است. ۵. مرتد که برای حق مسلمانان محجور محسوب شده است. در این دیدگاه، گروه دوم از محجوران نیز کودکان، مجانین و سفیهان بیان شده است. همچنین، در این نظر عنوان شده که حجر گروه اول، حجر خاص بوده است که اشخاص تنها نسبت به پاره‌ای از تصرفات ممنوع شده‌اند، اما حجر گروه دوم، حجر عام است که اشخاص را از هر نوع تصرفی در دارایی خود منع می‌کند^۱ (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، صص. ۱۸۳-۱۸۴). مضیق‌ترین دیدگاه فقهی ارائه‌شده در این قسم، عبارتی است که از ظاهر آن چنین مستفاد می‌شود که فقط پنج مورد صغر، دیوانگی، سفه، فلس و مرض موت می‌توانند موجب حجر شخص شوند (انصاری (شیخ)، ۱۴۱۵ق، ص. ۲۸۵).

در قسم دوم از نظرات فقها، عباراتی برای برشمردن اسباب حجر به چشم می‌خورند که انحصار نداشتن آن اسباب در موارد شمارش‌شده را می‌توان استنباط کرد. برای مثال، مطابق بیان یکی از فقیهان، حجر آن است که به سببی برای فرد شرعاً این امکان نباشد که در مال خود تصرف کند. به اعتقاد او، موجبات حجر زیاد بوده و البته به مواردی از آن‌ها که لازم به بیان بوده، پرداخته شده که این امر به معنای منحصر نبودن اسباب و موجبات حجر در این موارد است (الموسوی خمینی (امام)، ۱۴۲۲ق، ص. ۲۸۹)؛ مشابه این مطلب در عبارات برخی پژوهشگران مشاهده می‌شود (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص. ۲۲۸). فقیهی بعد از بیان اسباب شش‌گانه حجر - که در بالا اشاره شد - تأکید می‌کند که برای «حجر خاص» اسباب دیگری نیز وجود دارد که در

۱. و اعلم أن المحجور عليه نوعان: أحدهما: مَنْ حُجِرَ عليه لمصلحة الغير والثاني: مَنْ حُجِرَ عليه لمصلحة نفسه وأقسام الأول خمسة: أ: حجر المفلس لحق الغرماء. ب: حجر الراهن لحق المرتهن. ج: حجر المریض لحق الورثة. د: حجر العبد لحق السيد و المكاتب لحق السيد و حق الله تعالى. هـ: حجر المرتد لحق المسلمين و هذه الأقسام خاصة لا تعم جميع التصرفات، بل يصح منهنم [الإقرار بالعقوبات] و كثير من التصرفات و لها أبواب مختصة بها و أقسام الثاني ثلاثة: أ: حجر المجنون. ب: حجر الصبي. ج: حجر السفیه [...] و الحجر على هؤلاء عام؛ لأنهم يمتنعون من التصرف في أموالهم و ذمهم.

ابواب دیگر فقهی اشاره شده است مانند حجر فروشنده، رنگرز، خیاط و غیر از آن^۱ (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص. ۵۱۲). حتی برخی از عبارات فقهی این قسم، مربوطاند به شرح عبارات قسم پیشین. بعضی از فقیهانی که به شرح عبارات پیشین پرداخته‌اند، بر این باورند که عبارات مزبور نیز در مقام حصر اسباب حجر نبوده‌اند. برای مثال، مطابق بیان فقیهی، این عبارت کتاب *المعنة/الدمشقية* که «موجبات حجر، شش تاست»، از آن رو از سوی نویسنده این کتاب اظهار شده است که فقها چنین عادت داشتند که در بایی از کتاب خود که مخصوص به حجر بود، از این اسباب سخن می‌گفتند و گرنه به نحو پراکنده، در ابواب دیگر همین کتاب (*المعنة*)، انواع دیگر حجر گفته شده است. برای مثال، حجر راهن نسبت به مال مرهونه، حجر مشتری نسبت به مبیع قبل از پرداخت ثمن، حجر بایع نسبت به ثمن معین قبل از تسلیم کردن مبیع، حجر بنده مکاتبه‌ای (که بر اساس آن، این بنده از درآمد کاری که با سرور خود قرار گذاشته است که انجام دهد، فقط حق خواهد داشت که برای پرداخت قیمت خود به سرورش یا مخارج ضروری تصرف کند). همچنین، حجر مرتدی که امکان توبه برای او وجود دارد (مرتد ملی)^۲ (شهید ثانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۳۵۹). علاوه بر این استدلال، با توجه به کتابی دیگر از نویسنده *المعنة* نیز می‌توان استنباط کرد که مراد حقیقی او، حصر اسباب حجر در شش مورد مذکور نبوده است؛ آنجا که در بیان او، از شروط قرارداد کتابت، «نبودن حجر (محبور نبودن)» عنوان شده است و ضمن توضیح این شرط، وی از مرتد ملی نیز نام می‌برد^۳ (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۲۴۱)؛ با آنکه ارتداد در میان شش سبب مندرج در کتاب *المعنة* نیامده بود.

همین فقیه شارح کتاب *المعنة*، در کتاب دیگر خویش - که به شرح عبارتی مشابه از کتاب

۱. أسباب الحجر ستة: الصغر و الجنون و السفه و الفلس و الرق و المرض [...] و اعلم أن هناك أسبابا للحجر الخاص غير ما ذكرناه مذكورة في مواضعها، كحجر البائع على السلعة حتى يقبض الثمن و كحجر الصباغ و الخياط على الثوب حتى يقبض الأجر و كحجر المرأة على البضع حتى يقبض الصداق و غير ذلك.

۲. [كتاب الحجر: و أسبابه ستة] بحسب ما جرت العادة بذكره في هذا الباب - و إلا فهي أزيد من ذلك مفرقة في تضعيف الكتاب كالحجر على الراهن في المرهون و على المشتري فيما اشتراه قبل دفع الثمن و على البائع في الثمن المعين قبل تسليم المبيع و على المكاتب في كسبه لغير الأداء و النفقة - و على المرتد الذي يمكن عوده إلى الإسلام.

۳. [...] و ثالثها: انتفاء الحجر: فلا يصح من السفیه إلا بإذن الولی، و لا من المفلس إلا بإذن الغرماء. [...] و من المرتد عن ملّة بإذن الحاكم، لا بدونه فی الأصحّ. و یحتمل المراجعة بإسلامه.

شرایع الاسلام پرداخته بود - با بیانی نزدیک به عبارات پیشین خود، اشاره کرده است که فهرست کردن این موارد شش‌گانه، نه به جهت حصر استقرایی است و نه حصر عقلی، بلکه حصر جعلی بوده که بدین جهت که در این باب (باب مخصوص به حجر)، عادت فقها به بحث از این اسباب شش‌گانه است، این شش مورد را در آغاز باب برشمرده‌اند [تقریباً به‌منابه دستور کار و فهرست مطالب باب حجر از کتاب خود]. فقیه مزبور در ادامه این توضیح، به نمونه‌هایی از اقسام دیگر حجر که فقها در لابه‌لای نوشتارهای فقهی بدان پرداخته‌اند - که مشابه مثال‌هایی‌اند که در بالا آمد - اشاره می‌کند^۱ (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، صص. ۱۴۰-۱۴۱). نویسنده کتاب حدائق نیز مشابه چنین عباراتی را دارد^۲ (بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵ق، ج ۲۰، صص. ۳۴۲-۳۴۳). نویسنده کتاب جواهر نیز در شرح عبارات مزبور کتاب شرائع، به همین شیوه عمل کرده است^۳ (نجفی (صاحب الجواهر)، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص. ۴؛ شیوه‌ای که بعضی دیگر در شرح جملات مشابهی از کتاب دیگری از نویسنده کتاب شرائع در پیش گرفته‌اند^۴ (حائری طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۹، ص. ۲۳۶؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص. ۳۶۲) و یکی از فقها نیز در شرح کتاب قواعد، همین راه را اختیار

۱. قوله: «فی موجباته و هی ستة»: حصر أسبابه فی الستة المذكورة جعلی، لا استقرائی و لا ما سواه و قد جرت عادة الفقهاء بالبحث عن هذه الستة و عقد الباب لها و بقى أقسام كثيرة سواها يتناولها التعريف و لا تذكر هنا، كالحجر على الراهن، و على المشتري فيما اشتراه قبل دفع الثمن و على البائع فى الثمن المعين و على المكاتب فى كسبه لغير الأداء و النفقة و على المرتد الذى يسوغ عوده، و غیر ذلك مما هو مذكور فى تضاعيف الفقه.

۲. فى موجبات الحجر: و هى عند الأصحاب ستة، الصغر و الجنون و الرق و المرض و الفلس و السفه و الحصر فى هذه الستة المذكورة جعلی لا استقرائی، حيث قد جرت عادتهم بالبحث فى هذا المقام عن هذه الستة و الا فهنا أقسام كثيرة غير هذه الستة، كالحجر على الراهن و المرتهن فى الرهن و على المشتري فيما اشتراه قبل دفع الثمن و على البائع فى الثمن المعين و على المكاتب فى كسبه لغير الأداء و النفقة و على المرتد الذى يسوغ عوده و غیر ذلك مما هو مذكور فى تضاعيف الفقه.

۳. [الأول فى موجباته و هى] كثيرة متفرقة فى تضاعيف الأبواب كالرهن و البيع و المكاتبه و المرتد و غیر ذلك، لكن التى جرت عادة الفقهاء بالبحث عنها و عقد كتاب لها [ستة: الصغر و الجنون و الرق و المرض و الفلس و السفه].

۴. در ریاض المسائل آمده است: «[أسباب الحجر] بحسب ما جرت عادة الأصحاب بذكره فى الباب [ستة] و إلاً فهى أزيد و هى: [الصغر و الجنون و الرق و المرض و الفلس و السفه]». در جامع المدارك نیز آمده است: «موجبات الحجر كثيرة متفرقة فى تضاعيف أبواب الفقه كالرهن و المكاتبه و غیرهما لكن التى جرت عادة الفقهاء (قدس الله أسرارهم) بذكرها و عقد كتاب لها الستة المذكورة».

کرده است^۱ (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص. ۹)؛ البته درباره کتاب *قواعد* و اینکه مقصود نویسنده آن از ذکر موجبات شش‌گانه، حصر اسباب حجر در موارد مذکور نبوده است، می‌توان مشابه نکته‌ای که در رابطه با کتاب *اللمعة* عرض شد، بیان کرد؛ زیرا مشاهده شد که همین نویسنده در کتاب دیگر خود - یعنی *تذکره* - در عداد محجوران، از راهن و مرتد هم نام می‌برد. همچنین، وی در کتابی دیگر، علاوه بر اینکه راهن را نیز به عنوان محجور ذکر می‌کند، در خصوص «حجر خاص»، با به کار بردن حرف «ک» به معنای «مانند...»، به تمثیلی بودن موارد مذکور در عبارات خویش در رابطه با این نوع حجر تصریح دارد^۲ (حلی (علامه)، ۱۴۲۰ق، ج ۲، صص. ۵۳۳-۵۳۴). به نظر با توجه به این نکته‌ها و پیشینه فقهی به‌ویژه در میان فقیهان متقدم، می‌توان آخرین دیدگاهی را که در قسم قبل نقل شد نیز به‌نحو خلاف ظاهر تشریح کرد که مفید حصر اسباب حجر به پنج مورد نباشد.

علاوه بر نکته‌هایی که ذکر شد، نویسنده‌ای، دلیلی برای نام بردن از اسباب شش‌گانه مزبور در ابواب ویژه حجر کتاب‌های فقهی بیان کرده است که به نظر منطقی باشد. وی این شش سبب را اسبابی دانسته است که به اصل شرع، موجب حجرند؛ یعنی خود شرع در صورت وجود یکی از این اسباب، وضعیت حجر را برای شخص ایجاد می‌کند و وجود یا عدم هریک از این اسباب نیز خارج از اختیار افراد است برخلاف اسباب دیگر حجر - که به شکل پراکنده در ابواب گوناگون کتب فقهی ذکر شده است - که ایجاد سبب با اختیار اشخاص رخ می‌دهد. بنابراین، موارد اخیر مربوط می‌شوند به حجرهای خاصی که منشأ محجوریت افراد، اختیار خودشان است. برای مثال، حجر راهن ناشی از وام گرفتن خود اوست. حجر مشتری از تصرف در مبیع، ناشی از آن است که او ثمن را به فروشنده نپرداخته است. منشأ حجر فروشنده از تصرف در ثمن معین، تسلیم نکردن

۱. قوله: [و أسبابه ستة: الصغر و الجنون و الرقّ و المرض و السفه و الفلس]: قد عرفت أنّ هذه هي التي جرت العادة بذكرها و إلّا فهناك أسباب اخر تذكر في محالّها كحجر البائع المثلّث حتّى يقبض الثمن، إذ أوجبنا تأخيرها و حجر هما الثمن و المثلّث مع وجوب المساواة و حجر الصّبّاغ و الخياط حتّى يقبضا الاجرة و حجر المرأة البضع حتّى تقبض المهر و المرتهن الرهن حتّى يقبض المال و حجر الردّة، إلى غير ذلك كالحجر على الراهن و على العبد و المكاتب.

۲. الأوّل: الحجر: [...] و هو قسمان: حجر على الإنسان لحقّ غيره، كالمفلّس و المريض و المكاتب و العبد و الراهن و قد مضى بعضها و حجر لحقّ نفسه و هم ثلاثة: الصبي و المجنون و السفیه و الحجر على هؤلاء عامّ بالنسبة إلى أموالهم و ذمهم.

مبیع به مشتری بوده و نیز حجر مرتد، ناشی از سوءاختیار او - که ارتداد باشد - است (قارویی، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۱۸).

۳.۵. جمع‌بندی مبحث اسباب حجر

برخلاف آثار حقوقی ایران، در فقه به‌رغم اختلافی که در ظواهر عبارات فقها به چشم می‌خورد، با تحلیل‌هایی که بیان شد و همچنین، توجه به تعاریف فقیهان از حجر مصطلح و نیز معنای لغوی حجر و ایضاً نظر به اینکه از سوی ایشان برای عدم شمول عنوان «حجر» بر اساس سایر اسباب ممنوعیت تصرف، دلیلی ارائه نشده است، می‌توان استنتاج کرد که در دیدگاه فقها هر سببی که موجب ممنوعیتی از نظر شرع برای تصرف اشخاص در اموال خود باشد، می‌تواند سببی از اسباب حجر شمرده شود. تفاوتی هم نمی‌کند که این ممنوعیت در کدام باب فقهی آمده باشد؛ البته قیودی که در تعریف پیشنهادی گفته شد نیز باید مدنظر قرار گیرد.

حتی به فرض اگر بدون توجه به تحلیل‌هایی که بیان شد، به اسباب شش‌گانه‌ای که در متون فقهی آمده است، بنگریم، این موجبات خود به‌تنهایی دو برابر موجبات شمارش شده در بسیاری از متون حقوقی و ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی خواهد بود.

در حقوق ایران، در برخی نوشتارهای حقوقی، به‌صراحت اسباب حجر محدود به سه سببی که از ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی برداشت می‌شوند، دانسته شده است. عمده دلایلی که در آثار حقوق‌دانان ایران برای این مدعا بیان شده دو چیز بوده است. ۱. ماده ۱۲۰۷، تمام محجوران را برشمرده و قانون‌گذار برای مواردی دیگر نظیر ورشکسته از اصطلاح حجر استفاده نکرده است. ۲. منشأ پاره‌ای از ممنوعیت‌ها، شرایط خاص خود مال بوده نه وضعیت ویژه شخص و این موارد را نمی‌توان حجر مصطلح دانست. در رابطه با دلیل نخست می‌توان گفت به‌رغم ماده مزبور، قانون مدنی در ماده ۸۰۳ برای مفلس نیز از اصطلاح «محجور» استفاده کرده است. بنابراین، به نظر می‌آید قانون‌گذار در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی، در مقام بیان انحصار موجبات حجر و عدم امکان اطلاق این اصطلاح به موارد دیگری که به موجب قوانین و مقررات و با در نظر گرفتن تمام جوانب فقهی و حقوقی، شخصی از تصرف مالی (مطابق تعریف حجر) ممنوع می‌شود، نبوده است. همچنین، اصطلاح حجر قبل از آنکه در نظام‌های حقوقی (مثل حقوق ایران) وارد شود، مفهوم و اصطلاحی شناخته شده در فقه بوده است و قوانین حجر نیز اساساً از فقه برآمده‌اند. تاریخ قانون‌گذاری

جمهوری اسلامی ایران و اصولی مانند اصل ۴ قانون اساسی^۱ بر این امر تأکید می‌کنند که بنای نظام حقوقی ایران به تبعیت از فقه یا حداقل عدم تعارض با آن است. حتی اگر فرضاً ماده ۱۲۰۷ را در مقام حصر اسباب حجر بدانیم، باید توجه کرد که این امر نمی‌تواند مانعی برای استفاده از این اصطلاح برای مواردی دیگر در دکتترین حقوقی به شمار رود؛ زیرا اساساً دکتترین، نظریه و قاعده‌ای است که نه در قوانین آمده و نه از عرف یا رویه قضایی قابل استنباط است (دانش‌پژوه، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۸). نظریه‌پردازان حقوقی نیز فقط به تشریح قوانین اکتفا نمی‌کنند، بلکه آنچه را که در نگرش آنان عادلانه‌تر دانسته شود، به رشته تحریر می‌آورند (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص. ۴۹۱؛ کاتوزیان، ۱۳۹۸، ص. ۱۹۲).

در رابطه با نکته دوم نیز لازم است این مطلب ذکر شود که حقوق‌دانان دلیلی بر لزوم این قید (اینکه منشأ منع قانونی باید وضعیت شخص باشد) بیان نکرده‌اند و با آنکه اصطلاح حجر و احکام آن به کلی در فقه ریشه دارد، در متون فقهی، اشاره به چنین قیدی دیده نمی‌شود و همچنین، در معنای لغوی و ریشه‌شناسی حجر نیز به هیچ عنوان این قید وجود ندارد. با عنایت به این مطالب، به نظر می‌آید منشأ این دیدگاه برخی حقوق‌دانان را می‌توان توجه ایشان به حقوق موضوعه و برداشت ایشان از اسباب حجر که در قوانین آمده است، دانست. همچنین، ماده ۸۰۳ قانون مدنی به‌رغم اینکه درباره فلس، بر تعلق مال به غیر تأکید می‌کند نه شخصیت مالک، فلس را صراحتاً از موجبات محجور شدن اشخاص عنوان می‌کند. علاوه بر این، همان‌گونه که دیده شد، این دیدگاه این دسته از حقوق‌دانان در آثار حقوقی به‌ویژه در رابطه با فلس و رهن و به مناسبت بیان اینکه این دو امر از اسباب حجر نیستند، مطرح شده است. به نظر می‌رسد لااقل در برخی مصادیق بتوان اشکال صغری نیز به دیدگاه ایشان در این خصوص وارد آورد. مثلاً در مورد ورشکستگی می‌توان چنین تعبیر کرد که آنچه موجب ممنوع بودن ورشکسته از تصرف در اموال خود شده، وضعیتی است که او در آن قرار دارد نه شرایط اموالش و قانون‌گذار نیز به وضعیت شخص او نظر داشته که تصرفات او را ممنوع کرده است؛ زیرا سوءظنی که نسبت به ورشکسته وجود دارد، مبنای حجر اوست نه

۱. اصل ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

تعلق اموال وی به حق طلبکاران. اگر تعلق اموال شخصی به حق بستانکارانش موجب ممنوعیت در تصرف می‌شد، لازم می‌آمد هر شخصی هم که مقدار اموال او (منهای مستثنیات دین) با مقدار بدهی‌های حال او دقیقاً مساوی بود نیز حکم ورشکستگی‌اش صادر شود چون این اموال، قطعاً متعلق حق طلبکاران شخص است. در صورتی که این گونه نیست و برخلاف حالت اخیر، ورشکسته به دلیل وضعیتی که در آن قرار دارد، به اعمال حقوقی وی نوعی سوءظن می‌رود و احتمال عقلایی وجود دارد که در صورت اجرایی نکردن مقررات ورشکستگی، وی حق بستانکاران را به کلی از قابلیت استیفا خارج کند و این همان چیزی است که در لسان برخی فقها به حجر برای مصلحت شخص دیگر تعبیر شده است.

در مجموع، به نظر می‌رسد چنانچه قانون‌گذار با در نظر گرفتن تمام جوانب فقهی و حقوقی، به شناسایی سببی که موجب آثار حقوقی بیان‌شده در تعریف حجر باشد، اقدام کند، ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی و برخی عبارات فقهی که اسباب حجر را در چند سبب خاص شمارش کرده‌اند، فی‌نفسه از نظر مبنایی، مشکلی سر راه قانون‌گذار به وجود نمی‌آورند و آن سبب، موجب نوع دیگری از حجر خواهد بود.

۶. پاسخ به دو اشکال

۱.۶. اشکال اول: خلط مفهومی

ممکن است گفته شود رویکرد این پژوهش سبب در هم آمیختن نهادهای حقوقی با یکدیگر شده و برخلاف مسیری است که دکتربین حقوقی برای تمایز نهاد حجر از نهادهای مشابه پیموده است. پاسخ: اولاً، همان‌گونه که دیده شد، دکتر لنگرودی به کلی دیدی وسیع از حجر داشته است. دکتر کاتوزیان بر مفهوم فقدان اهلیت نسبی تأکید داشته و مواردی مانند وصیت شخصی را که اقدام به خودکشی می‌کند، از مثال‌های فقدان اهلیت نسبی دانسته است. دکتر شایگان نیز متمایل به عدم انحصار موجبات حجر در صغر و جنون و سفه بوده است. بنابراین، ادعایی که درباره دکتربین حقوقی شد، دقیق نیست.

ثانیاً، اجتناب از خلط مفاهیم حقوقی برای یکی از کارکردهای ذیل می‌تواند باشد در غیر این صورت بحثی بیهوده است. ۱. «مفهومی که کاملاً مباین از معنای لغوی یک واژه است، ذیل آن واژه نگنجد»: باتوجه به بررسی‌های لغوی انجام‌شده در این پژوهش، این مورد مردود است. ۲.

«مفاهیمی که در مبانی نظری از هم جدا بوده‌اند، با هم آمیخته نشوند»: با توجه به اینکه مبانی حجر، فقهی است، با بررسی‌های فقهی صورت گرفته در این پژوهش، این مورد نیز مردود است. ۳. «مفاهیمی که در آثار حقوقی از هم بیگانه‌اند، در یک دسته دانسته نشوند. تفاوت‌های جزئی موجب خلط نشوند و انواع مختلف یک مفهوم باشند»: حجر نسبی با حجر عام، اساس مشترکی دارد و تفاوت‌ها جزئی است. قیودی که در تعریف پیشنهادی از حجر به کار برده شد هم به نظر می‌آید مانعیت تعریف را از مفاهیم و مصادیق بیگانه از حجر حفظ کرده باشد. ۴. «آثار حقوقی دو مفهوم مختلف، با هم اشتباه گرفته نشوند»: وقتی آثار حقوقی هر سببی از حجر به شکلی درست در قانون تبیین شده باشد، اشتباهی قابل تصور نیست. به مثالی در حقوق فعلی محجوران دقت شود؛ صغار ممیز و سفها به کلی فاقد اراده نیستند و مطابق مواد ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ قانون مدنی^۱، امکان قبول تملکات بلاعوض دارند، ولی صغار غیر ممیز و مجانین به دلیل مسلوب‌الاراده بودن، چنین امکانی را ندارند. باین حال، دسته‌بندی همه ایشان ذیل عنوان محجوران موجب اشتباه در آثار حقوقی نشده است. ۵. «قانون از اصطلاحات مختلف برای مفاهیم مشابه استفاده و از خلط اجتناب کرده باشد»: با وجود ماده ۸۰۳ قانون مدنی - که در بخش قبل بدان پرداخته شد - چنین ادعایی صحیح به نظر نمی‌رسد.

ثالثاً، انجماد بر نظرات حقوقی مطرح شده بدون استدلال، مردود است و راه را بر بسیاری از پژوهش‌های حقوقی می‌بندد. در این راستا، در پژوهش حاضر، استدلال‌هایی که برای ضیق مفهومی حجر در لابه‌لای آثار حقوقی مطرح شده بود، پاسخ داده شد و پس از آن، نتیجه مورد نظر تبیین شد. به نظر می‌رسد روش پیش گرفته، شاکله بسیاری از پژوهش‌های حقوقی باشد.

۲.۶. اشکال دوم: خروج مقررات حجر از حالت استثنایی

ممکن است از نتیجه‌ای که درباره تمثیلی بودن اسباب احصاشده از حجر بیان شد، به غلط برداشت شود که پژوهش حاضر به دنبال اثبات غیراستثنایی بودن و پرشمار بودن مصادیق حجر بوده است

۱. ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی: اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد، باطل و بلااثر است. مع‌ذلک

صغیر ممیز می‌تواند تملک بلاعوض کند مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات.

ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی: معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل. مع‌ذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است.

و براین اساس، به نتیجه‌ای که در این موضوع گرفته شد، اشکال شود.

پاسخ: تمثیلی بودن موجبات حجر یعنی مثلاً اگر در باب حجر برخی کتب فقهی، شش سبب برای حجر شمرده شده، این گونه نیست که سبب هفتمی اساساً قابل تصور نباشد. بارها هم تأکید شده است که شناسایی هر سبب حجر نیازمند بررسی همه جوانب فقهی و حقوقی است. بنابراین، مراد از تمثیلی بودن این است که اگر قانون‌گذار در یک بررسی همه‌جانبه، امکان یا لزوم شناسایی سببی دیگر از حجر را نتیجه گرفت، ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی و احصائاتی که در فقه از اسباب حجر به عمل آمده است، مانعی برای او نخواهد بود.

۷. اشاره به برخی جوانب فقهی و حقوقی مهم موضوع حجر

همان گونه که گفته شد، شناسایی حجر جدید باید با در نظر گرفتن تمام جوانب و زوایای فقهی و حقوقی صورت گیرد و این پژوهش تنها به دنبال واکاوی دو جنبه و زاویه از این جوانب و زوایا بوده است.

تدقیق و توضیح این جوانب، از وسع پژوهش حاضر خارج است. با این حال، به شکلی گذرا، برخی موارد از فقه و حقوق که به نظر می‌رسد باید مدنظر قرار گیرند و در تصمیم‌گیری نهایی در خصوص امکان شناسایی حجر جدید نقش مهمی دارند - چه در تقویت شناسایی حجر جدید و چه در تضعیف این نظر - اشاره می‌شوند که با در نظر گرفتن و مقایسه همه این جوانب، اگر کفه امکان وضع حجر بر عدم امکان پیشی گرفت، می‌توان به قانون‌گذاری در این خصوص اقدام کرد. تصمیم‌گیری در خصوص وضع حجر جدید، ساده نخواهد بود؛ زیرا حجر، استثناست نه قاعده و علاوه بر منافع احتمالی، خطراتی هم در وضع حجر انتظار می‌رود که قانون‌گذار در تصمیم خود، همه این موارد را باید مدنظر داشته باشد. به هر حال، قضاوت نهایی در خصوص امکان وضع حجر منوط به تحقیقات بیشتر و پژوهش حاضر از این امر قاصر است.

۱.۷. جوانب نظری

۱.۱.۷. جوانبی در تضعیف شناسایی حجر جدید

منظور، جوانبی هستند که قانون‌گذار باید در تحلیل جامع خود برای امکان وضع حجر جدید

مدنظر قرار دهد و به نظر می‌رسد این جوانب به تنهایی و بدون در نظر گرفتن جوانب و معیارهایی که در تقویت دیدگاه امکان وضع حجر جدید وجود دارند، می‌توانند دیدگاه مزبور را تضعیف کنند. در ادامه، به برخی از این جوانب اشاره می‌شود.

الف. مفاد قاعده تسلیط

در فقه، در تبیین مفاد قاعده تسلیط، چهار نظر (ایروانی، ۱۳۸۴، ج ۲، صص. ۱۰۰-۱۰۳) و مطابق تقریری، سه نظر مطرح شده است (محقق داماد، ۱۳۸۱، صص. ۱۲۲-۱۲۳). از بین این نظرات، مطابق نظری که قانون‌گذار در ماده ۳۰ قانون مدنی^۱ پذیرفته، حجر سفها، استثنایی بر قاعده تسلیط محسوب می‌شود (امامی، ۱۳۹۴، ج ۵، ص. ۳۰۱). بنابراین، وضع حجر جدید، استثنایی دیگر بر این قاعده خواهد بود و از آنجاکه استثنا بر قاعده، استدلالی خدشه‌ناپذیر می‌خواهد، مفاد قاعده تسلیط، دیدگاه امکان وضع حجر جدید را تضعیف می‌کند.

ب. نفوذ و لازم‌الاتباع بودن معاملات خصوصی

مطابق مواد ۱۰ و ۲۱۹ قانون مدنی^۲، جز در موارد استثنایی، مفاد قراردادها، نافذ و برای متعاقدين لازم‌الاتباع است. از آنجاکه قانون‌گذار برای ورود استثنا بر اصول حقوقی مندرج در این دو ماده، نیاز به استدلالی محکم دارد، دیدگاه امکان وضع حجر جدید تضعیف می‌شود.

۲.۱.۷. معیارهایی در تقویت شناسایی حجر جدید

منظور، جوانب و معیارهایی هستند که به نظر می‌رسد در ارزیابی جامعی که قانون‌گذار انجام می‌دهد، می‌توانند کفه امکان وضع حجر جدید را سنگین‌تر کنند. در ادامه، به برخی از آنان اشاره می‌شود.

۱. ماده ۳۰ قانون مدنی: هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.

۲. ماده ۱۰ قانون مدنی: قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است.

ماده ۲۱۹ قانون مدنی: عقود که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم‌مقام آن‌ها لازم‌الاتباع است مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود.

الف. ملاک حجر در آیه ۵ سوره نساء

از ادله فقهی حجر سفیهان، آیه ۵ سوره نساء^۱ است. از ظاهر این آیه می‌توان برداشت کرد که حفظ وصف قوام بودن اموال از ملاک‌های وضع حجر برای سفیهان است. بدین معنا که شارع در وضع حجر برای سفها، به این هدف توجه داشته است که ثروت تک‌تک افراد جامعه، مایه برپایی زندگی ایشان بماند و این ثروت با حیف و میل و استفاده در مسیر نادرست، به نحوی نشود که دیگر نتواند موجبات برپایی و قوام زندگی شخص را فراهم آورد (آسیم و محمدزاده، ۱۴۰۴، صص. ۱۴-۱۵). ممکن است از این آیه برای تقویت این دیدگاه استفاده شود که در جایی که به دلیلی غیر از نقص قوای دماغی، ملاک فوق موجود بود (مانند غیر حرفه‌ای بودن شخص که وی در حوزه‌های حرفه‌ای، امکان تشخیص سود و زیان را نداشته باشد و معاملات وی به تباهی ثروت او منجر شود) می‌توان به وضع حجر برای اشخاص برخوردار از رشد دماغی روی آورد؛ البته این استنتاج، تنها در صورتی امکان دارد که از نظر مبانی اصول فقه، امکان تعمیم حجر سفیهان بر اساس تعلیل این آیه پذیرفته شده باشد و چنین تعلیلی را در مقام بیان علت تامه بدانیم نه حکمت.

ب. ملاک حجر حمایتی

با توجه به اینکه اشخاص دچار نقص قوای دماغی، بدین جهت که نمی‌توانند نفع خویش را تشخیص دهند، شایسته حمایت‌های قانونی شده‌اند، نسبت به وضعیتی که اشخاص برخوردار از رشد قوای دماغی هم امکان تشخیص نفع خود را ندارند، این نظر تقویت می‌شود که ایشان هم باید به وسیله وضع حجر، تحت حمایت‌های قانونی قرار بگیرند؛ البته این نتیجه‌گیری در صورتی با مانع فقهی روبه‌رو نیست که در اصول فقه، مبنایی برای «تنقیح مناط» پذیرفته شده باشد که مبتنی بر آن، استنتاج فوق ممکن باشد.

شاید بتوان بیان یکی از فقها را تأیید این مبنا قلمداد کرد؛ وی ضمن تأکید بر عدم استبعاد تجزی حجر (نسبی بودن حجر) و اینکه حجر برده و مفلس، نمونه‌هایی از تجزی حجرند، اظهار داشته است که اگر شخصی تنها در دسته‌ای خاص از معاملات مغبون می‌شود، فقط در همان دسته محجور می‌شود؛ زیرا مقتضی حجر در آن دسته خاص، موجود بوده است و باید به همان نسبت،

۱. لا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا....

شخص محجور شود، اما در باقی معاملات، این مقتضی وجود ندارد^۱ (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص. ۲۲۳).

ج. مبنای قاعده تسلیط

همان‌گونه که گفته شد، مفاد قاعده تسلیط به‌عنوان یکی از جوانبی است که می‌تواند در تضعیف وضع حجر جدید مدنظر باشد. با این حال، از مبنایی که برخی برای این قاعده گفته‌اند، امکان برداشت نتیجه‌ای کاملاً معکوس وجود دارد؛ توضیح آنکه، مطابق بیان بعضی از فقها، عمده دلیل قاعده تسلیط، نه ادله روایی، بلکه سیره عقلاست و این قاعده، تعبدی و تأسیسی نیست که به اطلاق آن تمسک شود^۲ (الموسوی خمینی (امام)، ۱۳۹۲، ج ۴، ص. ۵۳۲؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۵ق، صص. ۱۲۳-۱۲۴؛ محقق داماد، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۶) بر این اساس، نمی‌توان این قاعده را به‌نحو تعبیر و تفسیر کرد که به نتایجی منجر شود که عقلاً آن نتایج را ناپسند دارند. در صورت پذیرش مبنای این فقیهان، این نظر تقویت می‌شود که در هر موردی که آزادی عمل مالکان به پیامدهای غیرعقلایی منجر شود، با وضع مقرراتی نظیر حجر نسبی، می‌توان این آزادی را محدود کرد.

د. مصلحت عمومی و منع سوءاستفاده از حق

اگر قانون‌گذار مانند آنچه درباره معاملات اموال غیرمنقول رخ داد، در حوزه‌هایی خاص، مصلحتی عمومی را احساس کند که مستلزم دخالت در معاملات خصوصی اشخاص است، چنانچه برآوردن آن مصلحت، تنها با وضع حجر نسبی ممکن باشد، دیدگاه امکان وضع حجر جدید و ورود استثنا به پاره‌ای از قواعد و قوانین تقویت می‌شود. همچنین، می‌توان بیان داشت که اگر سازوکار و پیچیدگی برخی حوزه‌های اقتصادی، اقتضای

۱. لو كان يُغْنِي في بعض التصرفات خاصةً، فالأولى الحجر عليه في ذلك النوع خاصةً؛ لعدم مقتضى الحجر في غيره و وجوده فيه و لا بُدَّ في تجزئ الحجر، كما في العبد حيث يُحجر عليه في المال دون الطلاق، و كما في المفل. و للشافعية وجهان: هذا أحدهما. و الثاني: استبعاد اجتماع الحجر و الإطلاق في الشخص الواحد و قد بينا وقوعه، فكيف يستبعد؟!
 ۲. عبارات كتاب البيع: «[...] أن قاعدة السلطنة إن كانت عقلانية كما هو الحق، فلا إطلاق فيها [...]»؛ عبارات الرسائل الأربع: «[...] فإن قاعدة السلطنة قاعدة عقلانية مضادة للشارع و ليست قاعدة تعبدية حتى يؤخذ بإطلاقها».

آن را داشته باشد که به شکل نوعی و بسیار گسترده، گروهی از اشخاص رشید با سوءاستفاده از حق خود، موجب اضرار به گروهی دیگر از اشخاص رشید شوند و برای جلوگیری از این سوءاستفاده، راهی جز حجر نسبی یکی از این دو گروه وجود نداشته باشد، این نظر تقویت می‌شود که می‌توان بر اساس مفاد اصل ۴۰ قانون اساسی^۱، حجری جدید وضع کرد.

هـ. خلل در اراده معاملی

یکی از حقوق دانان، در فرضی که قراردادی متضمن شروطی است که یک طرف، اساساً امکان فهم آن شروط را نداشته باشد، باین حال، آن را نخوانده، امضا می‌کند، چنانچه آن شروط، علت عمده عقد باشند، اراده شخص را به دلیل اشتباه، مختل و قرارداد را باطل دانسته است (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۱، صص. ۴۱۲-۴۱۰). با توجه به این نکته، در صورت جمع موارد ذیل، امکان وضع حجر جدید در برخی حوزه‌ها تقویت می‌شود. ۱. دیدگاه این حقوق دان پذیرفته شود. ۲. بتوان اشتباه نسبت به علت عمده عقد را اثبات کرد. ۳. خلل در اراده در حدی باشد که به بطلان یا عدم نفوذ منجر شود. ۴. بطلان یا عدم نفوذ به نحوی باشد که با تعریفی که از حجر بیان شد، منطبق باشد.

۲.۷. جوانب عملی

قانون‌گذار در ارزیابی جامع خود برای امکان وضع حجر جدید، باید جوانب عملی آن را هم در نظر بگیرد. برای مثال، الف. در فرض غیرنافذ شدن معامله، تنفیذ آن به چه نحو خواهد بود و آیا شیوه‌ای عملی برای تنفیذ وجود دارد؟ ب. آیا در عمل، وضع حجر به حمایت از طرف ضعیف‌تر منجر می‌شود یا برعکس، باب جدیدی از سوءاستفاده را باز می‌کند و نقض غرض می‌شود؟ ج. آیا وضع حجر جدید موجب اضرار به دیگران - خصوصاً طرف‌های با حسن نیت - است؟ اگر چنین است، راه جبرانی که با وضع حجر قابل جمع باشد، می‌توان پیش‌بینی کرد؟

۸. نگاهی به فقدان اهلیت قانونی در برخی از قوانین ایالتی آمریکا

نسبت به اصطلاحی که در حقوق آمریکا برای بیان فقدان اهلیت قانونی به کار می‌رود، در قوانین

۱. اصل ۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

برخی از ایالت‌های این کشور، در تعریف این اصطلاح یا اسباب آن، دیدی وسیع‌تر از بعضی نظریات حقوقی ایران نسبت به تعریف حجر یا موجبات آن وجود دارد که در این بخش، به آن قوانین نگاهی می‌اندازیم. این بررسی از آن جهت اهمیت دارد که دانسته شود در حقوق این ایالت‌ها، این دید وسیع نسبت به اصطلاح حقوقی مزبور، بدون احساس محذور از جهت خلط مفهومی صورت گرفته است و براین اساس، آنچه در پژوهش حاضر نتیجه گرفتیم، از جهت تطبیق با حقوق روز، با استبعاد همراه نخواهد بود.

در ایالت‌های «ویرجینیا» و «کلرادو»، اصطلاح حقوقی فاقد اهلیت و حکم دادگاه مبنی بر فقدان اهلیت قانونی شخص، ممکن است جزئی و تنها ناظر به برخی تصرفات مالی او باشد.^۱ در ایالت «آرکانزاس»، علاوه بر آنکه برای مواردی نظیر غایب مفقودالاثر و بازداشت نیز از اصطلاح فقدان اهلیت قانونی استفاده می‌شود، مطابق قانون، اسباب فقدان اهلیت منحصر در اسباب مندرج در قانون نیست (تمثیلی بودن اسباب مندرج در قانون) و دادگاه می‌تواند به سببی دیگر، حکم به فقدان اهلیت شخص صادر کند.^۲ در ایالت‌های «کلرادو» و «اوهایو»، تعریف شخص فاقد اهلیت به نحوی است که اگر شخصی به‌رغم اینکه در مدیریت امور مالی شخصی توانایی دارد، به دلیل عدم قدرت تحلیل داده‌های تجاری، در مدیریت امور تجاری ناتوان باشد، ممکن است مشمول مفهوم شخص فاقد اهلیت قانونی قرار گیرد. همچنین، بازداشت یکی از اسباب فقدان اهلیت است.^۳

1. Virginia Law: Administrative Code: 22VAC30-100-10: "Legally incapacitated" means that the person has been adjudicated incapacitated by a circuit court because of a mental or physical condition that renders him, either wholly or partially, incapable of taking care of himself or his estate.
C.R.S. Section 15-14-304: (1) An individual or a person interested in the individual's welfare may petition for a determination of incapacity, in whole or in part, and for the appointment of a limited or unlimited guardian for the individual.
2. AR Code Section 28-65-211 - Determination of incapacity - Evidence required: (a) The fact of minority, disappearance, or detention, or confinement by a foreign power shall be established by satisfactory evidence. (b) (1) In determining the incapacity of a person for whom a guardian is sought to be appointed for cause other than minority, disappearance, or detention, or confinement by a foreign power, the court shall require that the evidence of incapacity include the oral testimony or sworn written statement of one (1) or more qualified professionals, whose qualifications shall be set forth in their testimony or written statements ...
3. C.R.S. Section 15-14-702: Definitions: (5) "Incapacity" means inability of an individual to manage property or business affairs because the individual: (a) Has an impairment in the ability to receive and evaluate information or make or communicate decisions even with

در ایالت «ایندیانا»، اگر شخصی تنها نسبت به بخشی از دارایی خود، از توانایی مدیریت برخوردار نباشد نیز می‌تواند مشمول عنوان فاقد اهلیت قانونی قرار گیرد. سبب این فقدان اهلیت نیز موارد زیادی است. حتی عادت به نوشیدن مشروبات الکلی یا اعتیاد نیز می‌تواند به عنوان یکی از اسباب فقدان اهلیت باشد.^۱

در ایالت «میشیگان»، هر شخصی که دچار کمبود توان فهم یا کمبود توان تصمیم‌گیری آگاهانه باشد، ممکن است فاقد اهلیت شمرده شود. در این ایالت و نیز ایالت «نیومکزیکو»، سبب فقدان اهلیت قانونی، غیرمنحصر در موارد مندرج در قانون است.^۲

نتیجه‌گیری

۱. در تعریف اصطلاحی حجر، بسیاری از حقوق‌دانان بر فقدان اهلیت استیفا تأکید داشته‌اند؛ برخلاف عبارات کتب فقهی که در آن‌ها اصطلاح حجر، در راستای معنای لغوی آن و به معنای منع شخص از تصرف در اموال خود تعریف شده است.

۲. با توجه به ریشه و معنای لغوی حجر و اینکه قوانین ناظر به حجر، همگی از فقه برآمده‌اند،

the use of technological assistance; or (b) Is: (I) Missing; (II) Detained, including incarcerated in a penal system; or (III) Outside the United States and unable to return.

Ohio Revised Code: Section 1337.22: (E) "Incapacity" means inability of an individual to manage property or business affairs for either of the following reasons: (1) The individual has an impairment in the ability to receive and evaluate information or make or communicate decisions even with the use of technological assistance. (2) The individual is any of the following: (a) Missing; (b) Detained, including incarcerated in a penal system; (c) Outside the United States and unable to return.

1. Indiana Code: 29-3-1-7.5 "Incapacitated person": Sec. 7.5. "Incapacitated person" means an individual who: (1) cannot be located upon reasonable inquiry; (2) is unable: (A) to manage in whole or in part the individual's property; (B) to provide self-care; or (C) both; because of insanity, mental illness, mental deficiency, physical illness, infirmity, habitual drunkenness, excessive use of drugs, incarceration, confinement, detention, duress, fraud, undue influence of others on the individual, or other incapacity; or (3) has a developmental disability

4. Michigan Compiled Laws: - Estates and Protected Individuals Code: 700.1105: (a) "Incapacitated individual" means an individual who is impaired by reason of mental illness, mental deficiency, physical illness or disability, chronic use of drugs, chronic intoxication, or other cause, not including minority, to the extent of lacking sufficient understanding or capacity to make or communicate informed decisions.

New Mexico Statutes: Section 38-4-14: the term "incapacitated person" means any person who demonstrates over time either partial or complete functional impairment by reason of mental illness, mental deficiency, physical illness or disability, chronic use of drugs, chronic intoxication or other cause, except minority, to the extent that he is unable to manage his personal care or he is unable to manage his property and financial affairs.

نتیجه گرفته شد که در تعریف اصطلاحی حجر، باید وزن ویژه‌ای به تعاریف فقهی داده شود. همچنین، از جهت مانعیت، تعاریف فقها و حقوق‌دانان به اندازه کافی رسا نبوده است. با توجه به این دو امر، تعریف حجر بدین شکل پیشنهاد شد «به ممنوعیتی جزئی یا کلی به‌نحو مادی یا حکم وضعی که قانون‌گذار فقط برای دسته‌ای خاص از اشخاص بر تصرف آزادانه‌ای از آنان در اموال خود (اعم از تصرف حقوقی، مادی، مستقیم و غیرمستقیم) وضع می‌کند درحالی‌که انجام مستقیم آن تصرف توسط دیگر اشخاص فی‌نفسه مجاز، صحیح و واجد نفوذ حقوقی باشد، "حجر" گفته می‌شود».

۳. به نظر می‌آید فقها هر سببی را که شرعاً موجب آثاری منطبق بر تعریف پیشنهادی حجر باشد، از موجبات حجر دانسته‌اند و در شمارش‌هایی که از اسباب حجر انجام داده‌اند، مقصودشان، انحصار اسباب در موارد احصایی نبوده است، اما در آثار بسیاری از حقوق‌دانان به تبعیت از ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی، اسباب حجر منحصر در سه سبب صغر، جنون و سفه دانسته شده است. با این حال، به نظر نمی‌آید که قانون مدنی از ماده مزبور، اراده انحصار اسباب حجر در سه سبب مذکور را کرده باشد؛ زیرا علاوه بر مبانی فقهی حجر - که زیربنای قانون مدنی و نظام حقوقی ایران است - در ماده ۸۰۳ همین قانون، فلس نیز به عنوان سبب حجر نام برده شده است.

۴. به نظر می‌رسد چنانچه قانون‌گذار پس از بررسی و در نظر گرفتن تمام جوانب فقهی و حقوقی، به اسبابی که اثر حقوقی آن‌ها منطبق با تعریف پیشنهادی حجر است، موردی جدید بیفزاید، آن مورد نیز سببی دیگر از حجر خواهد بود و ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی و برخی عبارات فقهی که به شمارش اسباب حجر پرداخته‌اند، به‌خودی‌خود، مشکل مبنایی برای قانون‌گذار ایجاد نمی‌کنند.

۵. پاسخ نهایی در خصوص امکان وضع حجر جدید، منوط به تحقیقاتی دیگر برای بررسی سایر جوانب فقهی و حقوقی این حوزه است؛ جوانبی که برخی در تضعیف نظر امکان وضع حجری جدیدند (مانند قاعده تسلیط) و برخی در تقویت آن (مانند ملاک حجر حمایتی). برخی نیز ناظر به جنبه عملی وضع حجرند (مانند عدم اضرار به طرف‌های با حسن نیت). بنابراین، پژوهش حاضر را می‌توان فتح باب و گامی برای امکان‌سنجی وضع حجر جدید قلمداد کرد. براین اساس، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌هایی دیگر در تکمیل این پژوهش صورت گیرد.

منابع

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) آبی یوسفی، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷ق). کشف الرموز فی شرح مختصر النافع (جلد ۱). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۳) آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین (۱۴۰۶ق). حاشیه المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- (۴) آسیم، محمدحسین و محمدزاده، مهدی (۱۴۰۵). نگرشی نو بر کاربرد تعلیلات منصوص شرعی در امر قانون گذاری. پژوهشنامه حقوق اسلامی، ۲۷(۱)، ۳۸-۱. doi: 10.30497/law.2025.248423.3792
- (۵) ابن فهد حلی، جمال الدین احمد بن محمد (۱۴۰۷ق). المذهب البارع فی شرح المختصر النافع (جلد ۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۶) ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب (جلد ۴). بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- (۷) ابوالحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (جلد ۲). قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- (۸) اصفهانی (مجلسی اول)، محمدتقی (۱۴۰۰ق). یک دوره فقه کامل فارسی. چاپ ۱، تهران: مؤسسه و انتشارات فراهانی.
- (۹) اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲ق). وسیله النجاة (مع حواشی الامام الخمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).
- (۱۰) امامی، سیدحسن (۱۳۹۳). حقوق مدنی در شخصیت، تابعیت، اسناد سجل احوال، اقامتگاه، غایب مفقود الاثر، قرابت، نکاح و فسخ آن (جلد ۴). چاپ ۲۳، تهران: اسلامیه.
- (۱۱) امامی، سیدحسن (۱۳۹۴). حقوق مدنی در طلاق، متعه، اولاد، خانواده، انفاق، حجر، قیمومت (جلد ۵). چاپ ۱۹، تهران: اسلامیه.
- (۱۲) انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق). صراط النجاة (محشی). قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- (۱۳) ایروانی، محمدباقر (۱۳۸۴). دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهیة (جلد ۲). قم: مؤسسه الفقه للطباعة والنشر.
- (۱۴) بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة (جلد ۲۰). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- (۱۵) ترحینی عاملی، سید محمدحسین (۱۴۲۷ق). الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهية (جلد ۵). قم: دارالفقه للطباعة والنشر.
- (۱۶) توکلی، محمدمهدی (۱۴۰۳). آموزش جامع حقوق مدنی (جلد ۱). چاپ ۱۸، تهران: مکتوب آخر.
- (۱۷) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۷). دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت؛ حقوق تعهدات، عقود و ایقاعات (جلد ۱). تهران: بنیاد راستاد.
- (۱۸) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق (جلدهای ۱ و ۳). تهران: کتابخانه گنج دانش.
- (۱۹) جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم السلام) (جلد ۳). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
- (۲۰) حائری طباطبائی، سیدعلی بن محمد (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (جلد ۹). قم: مؤسسه آل البيت.
- (۲۱) حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (جلد ۱۶). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۲۲) حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام (جلد ۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۲۳) حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقها (جلد ۱۴). قم: مؤسسه آل البيت.
- (۲۴) حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۲۰ق). تحریر الاحکام الشرعية علی مذهب الامامية (جلد ۲). قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- (۲۵) حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد (جلد ۲). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- (۲۶) حلی (محقق)، نجم الدین جعفر بن الحسن (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام (جلد ۲). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- (۲۷) حلی (محقق)، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فی فقه الامامية (جلد ۱). قم: مؤسسه المطبوعات الدينية.
- (۲۸) حیاتی، علی عباس (۱۳۹۱). حقوق مدنی (۱)؛ اشخاص و محجورین. تهران: میزان.
- (۲۹) خوانساری، سیداحمد بن یوسف (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع (جلد ۳). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- (۳۰) دانش پزوه، مصطفی (۱۳۹۲). مقدمه علم حقوق با رویکرد به حقوق ایران و اسلام. تهران: سازمان

- مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
- (۳۱) دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). لغت‌نامه دهخدا (جلد ۵). تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- (۳۲) ساکت، محمدحسین (۱۳۷۲). شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی. مشهد: مؤلف.
- (۳۳) سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۵ق). الرسائل الاربع؛ قواعد اصولیه و فقهیه. قم: مؤسسه امام‌صادق (علیه‌السلام).
- (۳۴) شایگان، سیدعلی (۱۳۷۵). حقوق مدنی. قزوین: طه.
- (۳۵) شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۰ق). اللعه‌الدمشقیه فی فقه‌الامامیه. بیروت: دارالتراث.
- (۳۶) شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعیة فی فقه‌الامامیه (جلد ۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۳۷) شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۲ق). الروضة البهیة فی شرح اللعه‌الدمشقیه (المحشی سلطان‌العلماء) (جلد ۱). قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- (۳۸) شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالک‌الافهام الی تنقیح شرایع‌الاسلام (جلد ۴). قم: مؤسسه المعارف‌الاسلامیه.
- (۳۹) شهیدی، مهدی (۱۴۰۰). حقوق مدنی؛ تشکیل قراردادها و تعهدات (جلد ۱). تهران: مجد.
- (۴۰) صدر، سیدمحمد (۱۴۲۰ق)، ماوراء‌الفقه (جلد ۹). بیروت: دارالاضواء للطباعة والنشر والتوزیع.
- (۴۱) صفایی، سیدحسین و قاسم‌زاده، سیدمرتضی (۱۴۰۱). حقوق مدنی؛ اشخاص و محجورین. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
- (۴۲) طوسی (شیخ)، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه‌الامامیه (جلد ۲). تهران: المكتبة‌المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- (۴۳) فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله (۱۴۰۴ق). التنقیح‌الرئع لمختصر‌الشرايع (جلد ۲). قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی (رحمت‌الله علیه).
- (۴۴) فاضل موحدی لنگرانی، محمد (۱۴۲۵ق). تفصیل‌الشریعه فی شرح تحریر‌الوسیله؛ المضاربة، الشریکه، المزارعة، المساقاة، الدین و القرض، الرهن، الحجر، الضمان، الحواله و الکفاله، الوکاله، الاقرار، الهبة. قم: مرکز فقه ائمه اطهار (علیهم‌السلام).
- (۴۵) فاطمی، سیدمحمد مهدی (۱۳۴۵). حجر در حقوق مدنی ایران و فقه اسلام. قم: چاپخانه حکمت.
- (۴۶) فاروبی، حسن (۱۳۹۵). التزید فی شرح روضة‌الشهید (جلد ۲۱). قم: عالمه.
- (۴۷) قرشی، سیدعلی‌اکبر (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن (جلد ۲). تهران: دارالکتب‌الاسلامیه.
- (۴۸) کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۱). حقوق مدنی؛ قواعد عمومی قراردادها؛ انعقاد و اعتبار قرارداد، ضمانت

- اجرای شرایط اساسی معامله، نظریه بطلان و عدم نفوذ (جلد ۲). تهران: شرکت انتشار.
- (۴۹) کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶). حقوق مدنی؛ قواعد عمومی قراردادها: مفهوم عقد، انعقاد و اعتبار قرارداد «ترازی» (جلد ۱). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (۵۰) کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹). کلیات حقوق؛ نظریه عمومی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (۵۱) کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۸). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. تهران: گنج دانش.
- (۵۲) مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸/۸/۲۵). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصلاحات ۱۳۶۸/۶/۶ شورای بازنگری قانون اساسی.
- (۵۳) مجلس شورای ملی (۱۳۱۴/۸/۸). قانون مدنی.
- (۵۴) محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۱). قواعد فقه (بخش مدنی). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
- (۵۵) محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۴). قواعد فقه (بخش مدنی: مالکیت و مسئولیت). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- (۵۶) محقق داماد، سیدمصطفی و اسلامی، مریم (۱۳۸۹). بررسی احکام حجر و ورشکستگی در فقه و حقوق اسلامی. نامه الهیات، سال ۴، شماره ۱۰، صص. ۱۱۷-۱۲۸.
- (۵۷) مختاری، رحیم و اسکندری، حمید (۱۴۰۳). حجر موردی در حقوق موضوعه ایران و فقه امامیه. علوم انسانی و اسلامی در هزاره سوم، دوره ۸، شماره ۴، صص ۲۴-۳۲.
- (۵۸) مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۵). حقوق مدنی؛ بررسی مشخصات اشخاص و محجورین: وضعیت، شخصیت، هویت، اهلیت، حریت، تابعیت، اقامت، قرابت، ولایت و قیمومت (جلد ۷). تهران: پایدار.
- (۵۹) مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق). التحقيق فی کلمات القرآن‌الکریم (جلد ۲). تهران: مرکز الکتاب للترجمة والنشر.
- (۶۰) مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۱ق). فقه الامام‌الصادق (علیه السلام) (جلد ۵). قم: مؤسسه انصاریان.
- (۶۱) الموسوی خمینی (امام)، سیدروح‌الله (۱۳۹۲). کتاب البیع (جلد ۴). چاپ ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).
- (۶۲) الموسوی خمینی (امام)، سیدروح‌الله (۱۴۲۲ق). نجاه‌العباد. چاپ ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).
- (۶۳) نجفی (صاحب الجواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلد ۲۶). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۶۴) واسطی، سیدمحمدمرتضی (۱۴۱۴ق). تاج‌العروس من جواهرالقاموس (جلد ۶). بیروت: دارالفکر

للطباعة والنشر والتوزيع.

(۶۵) يوسف زاده، مرتضى (۱۳۸۹). حقوق مدنى ۱ و ۲؛ اشخاص و اموال و مالکیت. تهران: میزان.

66) Arkansas Code.

67) Colorado Revised Statutes.

68) Indiana Code.

69) Michigan Compiled Laws.

70) New Mexico Statutes.

71) Ohio Revised Code.

72) Virginia Administrative Code.



References

- 1) The Holy Quran.
- 2) Arkansas Code.
- 3) Colorado Revised Statutes.
- 4) Indiana Code.
- 5) Michigan Compiled Laws.
- 6) New Mexico Statutes.
- 7) Ohio Revised Code.
- 8) Virginia Administrative Code.
- 9) A Group of Researchers (1426 AH/2005). Farhang-e feqh moṭābeq-e mazhab-e Ahl-e Bayt ('alayhim al-salām) [Dictionary of Jurisprudence According to the School of Ahl al-Bayt (PBUT)] (Vol. 3). Qom: Encyclopedia of Islamic Jurisprudence According to the School of Ahl al-Bayt (PBUT) Institute [in Persian].
- 10) Abi Yousufi, Hasan ibn Abi Talib (1417 AH/1996). Kašf al-rumūz fī šarḥ al-Mukṭašar al-nāfi' (Vol. 1). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 11) Abu al-Hossein, Ahmad ibn Faris ibn Zakariya (1404 AH/1984). Mu'jam maqāyīs al-luġah (Vol. 2). Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary [in Arabic].
- 12) Akhund Khorasani, Mohammad Kazim ibn Hossein (1406 AH/1986). Ḥāšiyat al-Makāsib. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance [in Arabic].
- 13) Ansari (Sheikh), Morteza ibn Mohammad Amin (1415 AH/1994). Širāṭ al-naġāt (muḥaššā). Qom: World Congress Commemorating the Great Sheikh Ansari [in Arabic].
- 14) Assembly of Final Review of the Constitution of the Islamic Republic of Iran (1358 SH/1979). Qānūn-e Asāsī-ye Jomhūrī-ye Eslāmī-ye Īrān bā ešlāḥāt-e 6/6/1368-e Šūrā-ye Bāznegari-ye Qānūn-e Asāsī [Constitution of the Islamic Republic of Iran with the 1989 Amendments of the Constitutional Review Council]. [n.p.] [in Persian].
- 15) Ausem, Mohammad Hosein, & Mohammad Zadeh, Mahdi (1405 SH/2026). Negarešī now bar kārburd-e ta'līlāt-e manšūš-e šar'ī dar amr-e qānūn-gozārī [A New Perspective on the Application of Explicit Islamic Legal Reasoning in Contemporary Islamic Legislative Systems]. Pazhuheshnameh-ye Hoquq-e Eslami [Journal of Islamic Law Research], 27(1), pp. 1-38. doi: 10.30497/law.2025.248423.3792 [in Persian].
- 16) Bahrani Aal Asfour, Yousuf ibn Ahmad ibn Ebrahim (1405 AH/1985). al-Ḥadā'iq al-nāḍirah fī aḥkām al-'itrat al-tāhirah (Vol. 20). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 17) Daneshpazhouh, Mostafa (1392 SH/2013). Moqaddameh-ye 'elm-e ḥoqūq bā rūykerd beh ḥoqūq-e Īrān va Eslām [Introduction to the Science of Law with an Approach to Iranian and Islamic Law]. Tehran: SAMT [in Persian].
- 18) Dehkhoda, Ali Akbar (1373 SH/1994). Loġat-nāmeḥ-ye Dehḵodā [Dehkhoda Dictionary] (Vol. 5). Tehran: University of Tehran Printing and Publishing Institute [in Persian].

- 19) Emami, Sayyid Hasan (1393 SH/2014). *Hoquq-e madani dar šakšiyat, tābe'iyat, asnād-e sejel-e ahvāl, eqāmatgāh, gāyeb-e mafqud-al-aṭar, qarābat, nekāh va fask-e ān* [Civil Law in Personality, Nationality, Civil Registration Documents, Domicile, Missing Person, Kinship, Marriage and Its Annulment] (Vol. 4, 23rd ed.). Tehran: Islamiyah [in Persian].
- 20) Emami, Sayyid Hasan (1394 SH/2015). *Hoquq-e madani dar ṭalāq, mot'eh, awlād, khānevādeh, enfāq, ḥajr, qaymūmat* [Civil Law in Divorce, Temporary Marriage, Children, Family, Maintenance, Interdiction, Guardianship] (Vol. 5, 19th ed.). Tehran: Islamiyah [in Persian].
- 21) Fatemi, Sayyid Mohammad Mehdi (1345 SH/1966). *Ḥajr dar hoquq-e madani-ye Irān va feqh-e Eslām* [Interdiction in Iranian Civil Law and Islamic Jurisprudence]. Qom: Hekmat Printing House [in Persian].
- 22) Fazel Miqdad, Miqdad ibn Abdallah (1404 AH/1984). *al-Tanqīḥ al-rā'i li-Muḥtaṣar al-šarā'i* (Vol. 2). Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library [in Arabic].
- 23) Fazel Movahedi Lankarani, Mohammad (1425 AH/2004). *Tafṣīl al-šarī'ah fī šarḥ Taḥrīr al-vasīlah; al-muḍārabah, al-šarikah, al-muzāra'ah, al-musāqāt, al-dayn wa al-qarḍ, al-rahn, al-ḥajr, al-ḍamān, al-ḥawālah wa al-kafālah, al-wakālah, al-iqrār, al-hibah*. Qom: Jurisprudential Center of Pure Imams (PBUT) [in Arabic].
- 24) Haeri Tabatabai, Sayyid Ali ibn Mohammad (1418 AH/1997). *Riyāḍ al-masā'il fī taḥqīq al-aḥkām bi-al-dalā'il* (Vol. 9). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 25) Hayati, Ali Abbas (1391 SH/2012). *Hoquq-e madani (1); aškāṣ va maḥjūrīn* [Civil Law (1); Persons and Incapable Persons]. Tehran: Mizan [in Persian].
- 26) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1413 AH/1992). *Qavā'id al-aḥkām fī ma'rifat al-ḥalāl va al-ḥarām* (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 27) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1414 AH/1993). *Taḍkirat al-foqahā'* (Vol. 14). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 28) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousuf ibn Mutahhar (1420 AH/1999). *Taḥrīr al-aḥkām al-šar'iyah 'alā maḍhab al-Emāmiyah* (Vol. 2). Qom: Imam Sadiq Institute [in Arabic].
- 29) Hilli (Fakhr al-Muhaqqiqin), Mohammad ibn Hasan ibn Yousuf (1387 AH/1967). *Idāḥ al-favā'id fī šarḥ moškilāt al-Qavā'id* (Vol. 2). Qom: Ismā'iliyān Institute [in Arabic].
- 30) Hilli (Muhaqqiq), Najm al-Din Jafar ibn Hasan (1408 AH/1987). *Šarā'i' al-Eslām fī masā'il al-ḥalāl va al-ḥarām* (Vol. 2). Qom: Ismā'iliyān Institute [in Arabic].
- 31) Hilli (Muhaqqiq), Najm al-Din Jafar ibn Hasan (1418 AH/1997). *al-Muḥtaṣar al-nāfi' fī feqh al-Emāmiyah* (Vol. 1). Qom: Mu'assasat al-Matbu'at al-Diniyah [in Arabic].
- 32) Hosseini Amili, Sayyid Javad ibn Mohammad (1419 AH/1998). *Miftāḥ al-karāmah fī šarḥ Qavā'id al-'Allāmah* (Vol. 16). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].

- 33) Ibn Fahd Hilli, Jamal al-Din Ahmad ibn Mohammad (1407 AH/1987). al-Muḥaḍḍab al-bāri' fi šarḥ al-Mukṭašar al-nāfi' (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 34) Ibn Manzur, Abu al-Fazl Jamal al-Din Mohammad ibn Mukarram (1414 AH/1993). Lisān al-'arab (Vol. 4). Beirut: Dar al-Fikr lil-Tiba'ah wa al-Nashr wa al-Tawzi [in Arabic].
- 35) Irvani, Mohammad Baqir (1384 SH/2005). Durūs tamhīdiyyah fi al-qavā'id al-feqhīyah (Vol. 2). Qom: Mu'assasat al-Feqh lil-Tiba'ah wa al-Nashr [in Arabic].
- 36) Isfahani (Majlesi I), Mohammad Taqi (1400 AH/1980). Yek dowreh feqh-e kāmel-e Fārsī [A Complete Course of Persian Jurisprudence] (1st ed.). Tehran: Farahani Institute and Publications [in Persian].
- 37) Isfahani, Sayyid Abu al-Hasan (1422 AH/2001). Wasīlat al-najāt (ma'a ḥawāšī al-Imām al-Khumaynī). Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
- 38) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1357 SH/1978). Dā'irat al-ma'āref-e ḥoqūq-e madanī va tejārat; ḥoqūq-e ta'ahhodāt, 'uqūd va iqā'āt [Encyclopedia of Civil and Commercial Law; Law of Obligations, Contracts and Unilateral Acts] (Vol. 1). Tehran: Bonyad-e Rastad [in Persian].
- 39) Jafari Langarudi, Mohammad Jafar (1378 SH/1999). Mabsūṭ dar terminūlūzī-ye ḥoqūq [Detailed Legal Terminology] (Vols. 1 & 3). Tehran: Ganj-e Danesh Library [in Persian].
- 40) Katouzian, Nasser (1371 SH/1992). Ḥoqūq-e madanī; qavā'id-e 'umūmī-ye qarārdādihā: en'eqād va e'tebār-e qarārdād, žamānat-e ejrā-ye šarāyeṭ-e asāsī-ye mo'āmaleh, naẓariyeh-ye boṭlān va 'adam-e nofūz [Civil Law; General Rules of Contracts: Formation and Validity of Contract, Guarantee of Execution of Basic Conditions of Transaction, Theory of Nullity and Unenforceability] (Vol. 2). Tehran: Enteshar Company [in Persian].
- 41) Katouzian, Nasser (1376 SH/1997). Ḥoqūq-e madanī; qavā'id-e 'umūmī-ye qarārdādihā: mafhūm-e 'aqd, en'eqād va e'tebār-e qarārdād "tarāzī" [Civil Law; General Rules of Contracts: Concept of Contract, Formation and Validity of Contract "Mutual Consent"] (Vol. 1). Tehran: Enteshar Publishing Company [in Persian].
- 42) Katouzian, Nasser (1379 SH/2000). Kolleyāt-e ḥoqūq; naẓariyeh-ye 'umūmī [General Principles of Law; General Theory]. Tehran: Enteshar Publishing Company [in Persian].
- 43) Katouzian, Nasser (1398 SH/2019). Moqaddameh-ye 'elm-e ḥoqūq va moṭāla'eh dar nezām-e ḥoqūqī-ye Īrān [Introduction to the Science of Law and Study in the Legal System of Iran]. Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
- 44) Khonsari, Sayyid Ahmad ibn Yousuf (1405 AH/1985). Jāmi' al-madārik fi šarḥ al-Mukṭašar al-nāfi' (Vol. 3). Qom: Ismā'iliyān Institute [in Arabic].
- 45) Madani, Sayyid Jalal al-Din (1385 SH/2006). Ḥoqūq-e madanī; barresī-ye mošaḳḳašāt-e aškāš va maḥjūrīn: važ'iyat, šakšīyat, hovīyat, ahliyat, ḥorriyat, tābe'iyat, eqāmat, qarābat, velāyat va qaymūmat [Civil Law; Investigating the Characteristics of Persons and Incapable Persons: Status, Personality, Identity,

- Capacity, Freedom, Nationality, Domicile, Kinship, Guardianship and Wardship] (Vol. 7). Tehran: Paydar [in Persian].
- 46) Mohaghegh Damad, Sayyid Mostafa (1381 SH/2002). Qavā'id-e feqh (baḵṣ-e madanī) [Rules of Jurisprudence (Civil Section)]. Tehran: SAMT [in Persian].
 - 47) Mohaghegh Damad, Sayyid Mostafa (1384 SH/2005). Qavā'id-e feqh (baḵṣ-e madanī: mālekīyat va mas'ūliyat) [Rules of Jurisprudence (Civil Section: Ownership and Liability)]. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center [in Persian].
 - 48) Mohaghegh Damad, Sayyid Mostafa, & Eslami, Maryam (1389 SH/2010). Barresi-ye ahkām-e ḥajr va varṣekastegi dar feqh va ḥoqūq-e Eslāmī [Investigating the Rulings of Interdiction and Bankruptcy in Islamic Jurisprudence and Law]. Nameh-ye Elahiyat [Theology Letter], Vol. 4, No. 10, pp. 117-128 [in Persian].
 - 49) Mokhtari, Rahim, & Eskandari, Hamid (1403 SH/2024). Ḥajr-e mawredī dar ḥoqūq-e mowzū'eh-ye Īrān va feqh-e Emāmīyeh [Case-Specific Interdiction in Enacted Law of Iran and Imami Jurisprudence]. Olum-e Ensani va Eslami dar Hezareh-ye Som [Human and Islamic Sciences in the Third Millennium], Vol. 8, No. 4, pp. 24-32 [in Persian].
 - 50) Mostafavi, Hasan (1402 AH/1982). al-Taḥqīq fī kalimāt al-Qur'ān al-karīm (Vol. 2). Tehran: Markaz al-Kitāb lil-Tarjamah wa al-Nashr [in Arabic].
 - 51) Mousavi Khomeini (Imam), Sayyid Ruhollah (1392 SH/2013). Ketāb al-bay' (Vol. 4, 4th ed.). Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
 - 52) Mousavi Khomeini (Imam), Sayyid Ruhollah (1422 AH/2001). Najāt al-'ibād (1st ed.). Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
 - 53) Mughniyah, Mohammad Javad (1421 AH/2000). Feqh al-Imām al-Ṣādiq ('alayh al-salām) (Vol. 5). Qom: Ansariyan Institute [in Arabic].
 - 54) Najafi (Sahib al-Jawahir), Mohammad Hasan (1404 AH/1984). Javāhir al-kalām fī sharḥ Ṣarā'i' al-Eslām (Vol. 26). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
 - 55) National Consultative Assembly of Iran (1314 SH/1935). Qānūn-e madanī [Iranian Civil Code]. [n.p.] [in Persian].
 - 56) Qaroubi, Hasan (1395 SH/2016). al-Naḍīd fī sharḥ Rawḍat al-Ṣahīd (Vol. 21). Qom: Alemeh [in Arabic].
 - 57) Qurashi, Sayyid Ali Akbar (1412 AH/1991). Qāmūs-e Qur'ān [Dictionary of the Quran] (Vol. 2). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyah [in Persian].
 - 58) Sadr, Sayyid Mohammad (1420 AH/1999). Mā warā' al-feqh (Vol. 9). Beirut: Dar al-Adwa lil-Tiba'ah wa al-Nashr wa al-Tawzi [in Arabic].
 - 59) Safai, Sayyid Hossein, & Ghasemzadeh, Sayyid Morteza (1401 SH/2022). Ḥoqūq-e madanī; aṣḳāṣ va maḥjūrīn [Civil Law; Persons and Incapable Persons]. Tehran: SAMT [in Persian].
 - 60) Saket, Mohammad Hossein (1372 SH/1993). Ṣaḵṣīyat va ahlīyat dar ḥoqūq-e madanī [Personality and Capacity in Civil Law]. Mashhad: Author [in Persian].
 - 61) Shahid-e Awwal, Mohammad ibn Makki (1410 AH/1989). al-Lum'at al-

- Dimašqīyah fī feqh al-Emāmīyah. Beirut: Dar al-Turath [in Arabic].
- 62) Shahid-e Awwal, Mohammad ibn Makki (1417 AH/1996). al-Durūs al-šar‘īyah fī feqh al-Emāmīyah (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 63) Shahid-e Sani, Zain al-Din ibn Ali (1412 AH/1991). al-Rawḍat al-bahīyah fī šarḥ al-Lum‘at al-Dimašqīyah (al-Muḥaššā Sulṭān al-‘Ulamā’) (Vol. 1). Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary [in Arabic].
- 64) Shahid-e Sani, Zain al-Din ibn Ali (1413 AH/1992). Masālik al-afhām ilā tanqīḥ Šarā‘i’ al-Eslām (Vol. 4). Qom: Islamic Knowledge Institute [in Arabic].
- 65) Shahidi, Mehdi (1400 SH/2021). Hoqūq-e madanī; taškīl-e qarārdādāh va ta‘ahhodāt [Civil Law; Formation of Contracts and Obligations] (Vol. 1). Tehran: Majd [in Persian].
- 66) Shayegan, Sayyid Ali (1375 SH/1996). Hoqūq-e madanī [Civil Law]. Qazvin: Taha [in Persian].
- 67) Subhani Tabrizi, Jafar (1415 AH/1994). al-Rasā’il al-arba‘; qavā’id ušūliyah va feqhīyah. Qom: Imam Sadiq Institute [in Arabic].
- 68) Tarhini Amili, Sayyid Mohammad Hossein (1427 AH/2006). al-Zubdat al-feqhīyah fī šarḥ al-Rawḍat al-bahīyah (Vol. 5). Qom: Dar al-Feqh lil-Tiba’ah wa al-Nashr [in Arabic].
- 69) Tavakkoli, Mohammad Mehdi (1403 SH/2024). Āmūzeš-e jāme‘-e hoqūq-e madanī [Comprehensive Teaching of Civil Law] (Vol. 1, 18th ed.). Tehran: Maktub-e Akhar [in Persian].
- 70) Tusi (Sheikh), Abu Jafar Mohammad ibn Hasan (1387 AH/1967). al-Mabsūṭ fī feqh al-Emāmīyah (Vol. 2). Tehran: Al-Maktabah al-Murtadaviyah li-Ihya al-Athar al-Jafariyah [in Arabic].
- 71) Wasiti, Sayyid Mohammad Morteza (1414 AH/1993). Tāj al-‘arūs min javāhir al-qāmūs (Vol. 6). Beirut: Dar al-Fikr lil-Tiba’ah wa al-Nashr wa al-Tawzi [in Arabic].
- 72) Yousufzadeh, Morteza (1389 SH/2010). Hoqūq-e madanī 1 va 2; aškāš va amvāl va mālekīyat [Civil Law 1 and 2; Persons and Property and Ownership]. Tehran: Mizan [in Persian].